پیام نوین

سال اول | آبان ۱۳۳۷ | شمارهٔ ۲

سعید نفیسی

علل انقراض تمدن ساسانی

سلسلهٔ ساسانی در ایران از سال ۲۲٤ تا سال ٦٥١ میلادی یعنی مدت ٤۲۷ سال پادشاهی کرده است. پیش از آنکه ساسانیان شاهنشاهی بزرگی در ایران تشکیل بدهند اجدادشان مدتها در دورهٔ سلوکی‌ها و اشکانیان پادشاهان محلی فارس بوده‌اند و چنان می‌نماید که از همان خاندان معروف «فرته‌دار»ها بوده باشند که سکه هایی از یشان باقی مانده و آنها بخط آرامی و زبان پهلویست. بهمین جهت در اسناد ایرانی که بیشتر جنبهٔ افسانه دارد و گویا از زمان ساسانیان باقی مانده نسب اردشیر بابکان مؤسس این سلسله را بآخرین پادشاه هخامنشی دارا می‌رسانند.

اردشیر پسر بابك نام بوده و بهمین جهت اورا اردشیر بابکان گفته‌اند و وی پسر ساسان نام بوده است و بهمین جهت این سلسله را ساسانیان نامیده‌اند و گفته‌اند که پدران ساسان تا پنج پشت ساسان نام داشته‌اند و در کتاب مجعول دساتیر که در قرن یازدهم هجری در هندوستان جعل کرده‌اند ساسان پنجم را از پیامبران ایران قدیم دانسته‌اند ولی گفته‌اند که وی پس از خسرو پرویز بوده و این کتاب دساتیررا او نوشته است. پیداست که این کتاب سراپا مجعولست و هیچ گونه حقیقت تاریخی در آن نیست.

پدران اردشیر درضمن آنکه سلطنت کوچکی درفارس داشته‌اند از موبدان زردشتی بوده‌اند و تولیت آتشکدهٔ بزرگ اناهیتا (ناهید) درشهر

استخر بزرگ‌ترین شهر فارس در آن زمان با ایشان بوده‌است واین خاندان ازقدیم ریاست روحانی وریاست جسمانی راباهم داشته‌اند.

ایرانیان آریایی چون از آسیای مرکزی دسته‌دسته و بمرور زمان بایران هجرت کرده‌اند ودرموقع ورود بایران بابومیان این سرزمین که در تمدن از ایشان پست‌تر بوده‌اند رو بروشده‌اند تمدن مخصوصی درایران فراهم کرده‌اند که قرنها باقی مانده‌است. هردسته‌و گروهی که‌وارد ایران شده براهنمایی پیشوایان وریش سفیدان یامشایخ وپیران خود سفر کرده‌است وچون درسرزمین ناشناس جاگرفته وبامردمی که بدخواه بوده‌اند روبروشده‌است حکومت چادرنشینی موروث را اختیار کرده بدین معنی که مانند بنی اسرائیل حکومت مشایخ برقرار کرده است ودر آغاز پرستش اجداد را آیین خود قرار داده وبهمین جهت امتیازات طبقاتی فراهم گشته وهر قبیله وطایفه‌ای بچند طبقه تقسیم شده ودر رأس این طبقات مشایخ وپیران قوم بوده‌اند که هم ریاست روحانی وهم ریاست جسمانی داشته‌اند. طوایف چادرنشین وبیابان گرد که هنوزدرایران بیش و کم باقی مانده‌اند ازآن زمان هستند. بهمین جهت هر قبیله‌ای بتیره‌های مختلف تقسیم شده وهرتیره بازماندهٔ آن دسته ایست که باهم ازسرزمین دور دستی بایران هجرت کرده‌اند.

درضمن اوضاع جغرافیایی ایران این طرز زندگی را ایجاب می کرده است، زیراکه نواحی قابل سکنای ایران عبارتست از آبادیهای کوچك دور ازیك دیگر که درجاهای حاصل خیز که آب وگیاه درآن هست فراهم شده و همیشه درمیان آبادیهای بزرگ و کوچك بیابانها وزمین‌های لم یزرع هست که گاهی فاصلهٔ آنها ازیك دیگر بسیارست. لهجه‌های مختلف زبانهای ایرانی که هنوز درین نواحی باقی مانده بواسطهٔ همینست که هر گروهی از گروه دیگر جدابوده وازیك دیگردور بوده‌اند وفاصلهٔ بسیار در میانشان بوده است.

بهمین جهت آبادیهای بزرگ که در ایران فراهم شده همیشه بچند قسمت ممتاز تقسیم شده‌است. نخست قسمتی بوده که بآن کهن دژ می گفتند و درزبان تازی قهندز شده است وآن نخستین آبادی شهر بوده که درمراحل اول تمدن فراهم کرده‌اند. پس ازآن آبادی دیگر برآن افزوده‌اند که آنرا روستاو بزبان تازی رستاق وگاهی هم ربض گفته‌اند وپس ازآن آبادی دیگر فراهم شده‌است که بآن شارستان می گفتند واعراب سواد گفته‌اند. کهن دژ هرشهری

عبارت از قلعهٔ مستحکمی بوده که برج و بارو و خندق داشته و بآن ارگ می گفتند و در برخی از شهرهای ایران مانند طهران و تبریز و شیراز تا زمانهای اخیر این اصطلاح باقی بود و در زمان ساسانیان پاسبانی ازین ارگ در شهرهای مهم مقام بسیار بلندی بوده است که بصاحب آن ارگبد می گفتند.

در نتیجهٔ این اوضاع هنگامی که سلطنت‌های بزرگ در ایران تشکیل شده سراسر کشور یك نوع حکومت ملوك الطوایف یا دول متحده داشته است (Confederacy). باین معنی که هر ناحیهٔ بزرگ و کوچک یک نوع استقلال داخلی داشته و سپرده بخاندانی از مردم آن محل بوده است که پشت در پشت در آنجا حکومت می کرده و تنها خراج گزار حکومت مرکزی و در کلیات امور تابع آن بوده است. بیشتر این حکمرانان محلی را که از سالیان دراز فرمانروایی داشته‌اند شاه می گفتند و کسی که برهمهٔ ایشان ریاست داشت شاهانشاه یا شاهنشاه یعنی شاه‌شاهان و رئیس شاهان می گفتند و همین کلمه را یونانیان بزبان خود «شاه بزرگ» ترجمه کرده‌اند. نه تنها این اصول در دورهٔ پیش از اسلام برقرار بوده است بلکه در دورهٔ اسلامی نیز که اندک مدتی ایران تنها تابع حکومت مرکزی اسلامی دمشق و بغداد شده و فرمانروایان نواحی مختلف حکام عرب بودند که از دمشق و بغداد می آمدند دوباره همان اصول قدیم که ایرانیان بآن مأنوس بودند برقرار شد و بهمین جهت نخستین بار که یك حکومت مرکزی مقتدر در ایران تشکیل شده و همهٔ نواحی کشور را مطیع خود کرده است در زمان صفویه بوده که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ یعنی ۲۴۱ سال در ایران پادشاهی کرده‌اند و گرنه حتی در دورهٔ سلطنت‌های بزرگ مانند سلطنت سلجوقیان و مغول باز در برخی از نواحی دور افتادهٔ ایران پادشاهان محلی بوده‌اند و پس از صفویه در دورهٔ افشارها و زندها و قاجارها باز در پاره‌ای از نواحی حکومت‌های محلی تشکیل شد و برخی از حکمرانان موروثی تا پنجاه سال پیش در ایران بوده‌اند. بهمین جهتست که در سراسر دورهٔ بعد از اسلام حتی در زمان بنی امیه و آغاز خلافت بنی العباس نواحی مختلف ایران قدیم مانند گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و اران و کردستان و همدان و لرستان و فارس و خوزستان و کرمان و اصفهان و گیلان و دیلمستان و رویان و گرگان و طبرستان و سیستان و خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و مکران و هرموز و حتی نواحی کوچکتر مانند دربند (باب الابواب) و شروان و سبزوار و الموت و یزد و شبانکاره و طارم و بروجرد حکام و ملوك مستقل از خود داشته‌اند.

درسراسردورهٔ هخامنشیان که از ۵۵۸ تا ۳۲۳ پیش از میلاد یعنی ۲۳۵ سال پادشاهی کرده‌اند ودورهٔ اشکانیان که از ۳۱۹ پیش از میلاد تا ۲۲٤ میلادی یعنی ۵٤۳ سال فرمانروایی داشته‌اند حکومت ایران همین حال را داشته است و پیش از آن نیز بهمین حال بوده است، چنانکه پیش از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی درقسمتی از ایران مادها ودرقسمتی دیگر پارسها سلطنت می کردند وهخامنشیان نخست پادشاهان محلی فارس بوده‌اند وقراینی هست که درآن زمان درنواحی دیگر ایران از آن جمله درسیستان ودرخوارزم پادشاهان مستقلی بوده‌اند که نه فرمان بردار پارسها بوده‌اند ونه فرمان گزار مادها.

دربرخی اسنادایرانی که در کتابهای تاریخ وجغرافیای عرب در آغاز دورهٔ اسلامی منعکس شده جدولی از القاب پادشاهان محلی ایران پیش از اسلام مانده است که اکثریت آنها راشاه وبرخی از ایشان خداه یا خدای بمعنی خداوندگار و صاحب می گفته‌اند و برخی دیگر القاب مخصوص داشته‌اند که پیداست نام خانوادگی ایشان بوده است.

کسانی که شاه لقب داشته‌اند بدین گونه‌اند: کابلشاه یا کابلانشاه حکمران کابل، زابلشاه یافیروز حکمران زابلستان در جنوب سیستان، سگانشاه یا سگستانشاه حکمران سیستان که مردم آنرا ازقدیم سگامی گفتند وسرزمین ایشان راسگستان وسگزستان که بزبان تازی سجزستان وسجستان وسیستان گفته‌اند، ترمذشاه حکمران ناحیهٔ ترمذ درشمال خوارزم، خوارزمشاه یا خسروخوارزم، ختلانشاه یاشیرختلان حکمران ختلان یاختل درساحل علیای رود جیحون درمیان رودهای پنج ووخش، وردانشاه یاوردان خداه حکمران سرزمین وردان درخاك بخارا، کوشانشاه یابزرگ کوشانشاه پادشاه کوشانیان در جنوب افغانستان امروز ودرسرحد هندوستان، ابخازشاه پادشاه ابخازیان درقفقاز، آلانشاه یا اللانشاه پادشاه آلانیان یا اللانیان درشمال رود ارس که بزبان تازی ایشان را الران واران می گفتند و همان اقوامی هستند که اروپاییان بایشان آلبانی گفته‌اند، طبرسرانشاه حکمران طبرسران درجنوب دربند، لیرانشاه حکمران لیران ازنواحی اران درشمال رودارس، فیلانشاه حکمران ناحیهٔ فیلان دراران، جرشانشاه یاگرشانشاه حکمران ناحیهٔ جرشان یاگرشان در اران، شروانشاه یاشیربانشاه حکمران شروان دراران ودرشمال رود ارس، ایرانشاه یا ابرازحکمران ناحیهٔ نسادرخراسان درمیان مروو نیشابور ودر جنوب جمهوری شوروی ترکمنستان امروز، پذشخوارشاه حکمران ناحیهٔ

پذشخوار یا پذشخوارگر که همان ناحیهٔ سواد کوه امروز باشد زیرا که کلمهٔ پذشخوار که در دورهٔ ساسانیان معمول بوده در دورهٔ اسلامی کم کم تبدیل بفرشوات‌وفرشواتکوه شده وسپس «فر» از آغاز آن افتاده ودرزبان مردم شواتکوه‌وسواته کوه‌وسپس‌سواد کوه‌شده‌است،روبشانشاه حکمران‌روبشان از نواحی اران، شارشاه حکمران‌ماوراءالنهر، گیلانشاه یا گیل گیلان‌حکمران گیلان، بوذاردشیرانشاه حکمران بوذاردشیر ناحیهٔ‌موصل امروز، میشانشاه حکمران‌دشت میشان یامیسان‌درمیان خوزستان‌وعربستان، بزرگ ارمنیانشاه پادشاه‌ارمنستان، آذربادگانشاه حکمران آذربادگان یا آذربایجان، مروشاه حکمران‌مرو، کرمانشاه‌حکمران کرمان، یمانشاه‌حکمران‌یمن، تازیانشاه‌حکمران عربستان، کاذش‌شاه‌حکمران کاذش‌درمغرب ایران، برگسان‌شاه حکمران برگسان در مغرب ایران ، شابیانشاه حکمران شابیان درمغرب ایران ، اموکان‌شاه حکمران دشت‌موقان درمیان‌آذربایجان ایران و آذربایجان‌شوروی امروز، مشکزدانشاه حکمران مشکزدان درخراسان، براشکانشاه‌حکمران براشکان درآذربایجان ، مکرانشاه حکمران‌مکران درجنوب‌سند، تورانشاه حکمران توران‌یاطوران‌درسند، لگزانشاه پادشاه‌لگزان یعنی لگزیان‌یالزگیان‌امروز درقفقاز، هندوانشاه حکمران‌نواحی شمال سند ، کیگانشاه حکمران ناحیهٔ کیگان درمیان‌سند و مکران ، بلاشگانشاه حکمران بلاشگان در مشرق ، نخشبانشاه حکمران نخشب یانسف‌درآسیای مرکزی، کشمیرانشاه حکمران کشمیر ، بکردانشاه وکذافتشاه که دربرخی از متون عربی آمده ودرست معلوم نیست که درکدام ناحیه از ایران حکمرانی داشته‌اند . ابن خرداذبه حکمرانی‌رانیز بنام«قفص‌شاه» ذکر کرده وپیداست که قفص‌معرب کلمهٔ کوچ فارسیست که‌یکی ازطوایف چادرنشین‌مشرق‌ایران وهمسایهٔ بلوچهای امروز بوده‌اند وهمیشه‌نامشان رابانام بلوچهاباهم آورده‌اند واحتمال می‌رود که‌سر کردهٔ اقوام کوچ رادر ایران « کوچشاه » می گفته‌اند وسپس آنرا درزبان عرب قفص‌شاه نوشته‌اند .

عنوان برخی ازحکمرانان دیگر بکلمهٔ خداه یاخدامنتهی‌می‌شده مانند گوزگانان خداه حکمران ناحیهٔ گوزگانان یا جوزجانان یا گوزگان ویا جوزجان درمیان مرو وبلخ که همان‌ناحیهٔ میمنه درمغرب افغانستان امروز باشد. چغان‌خداه حکمران چغانیان درشمال‌ترمذ ودرجنوب‌جمهوری شوروی تاجیکستان امروز، بخارخداه حکمران بخارا، ترازخداه حکمران تراز یا اترارامروزدر ترکستان که بایشان ایلاس‌هم‌می گفتند، سامان‌خداه حکمران

ناحیهٔ ساماناز نواحی سمرقند که یکی از یشان جد پادشاهان سامانی بوده است ، وردان خداه یاوردانشاه که پیش‌ازین ذکر کردم.

دسته‌ای دیگرازین حکمرانان هریك‌عنوان مخصوص بخود داشته‌اند: حکمران‌طبرستان اسپهبد، حکمران سغدیعنی سرزمین‌سمرقنداخشیدیا اخشاد یا فیروز که بعدها بازماندگان ایشان بمصر رفته‌اند وسلسلهٔ‌معروف اخشیدیها را از۳۲۳تا ۳۵۸درآنجا فراهم کرده‌اند . سلسله‌ای هم از ترکان درناحیهٔ سمرقند حکمرانی کرده‌اند که‌ایشان راطرخان یاطرخون می گفتندو بااعراب جنگهای‌مکرر کرده‌اند و نیزایشان را بکتگین‌می گفتند، حکمران‌فرغانه را نیزاخشید می گفتند، حکمران تخارستان یعنی‌ناحیهٔ بلخ شروین، حکمران ریوشاران در ماوراء النهر ریوشار ، حکمران بامیان یعنی ناحیهٔ غربی افغانستان‌امروزدرمشرق بلخ‌ومغرب کابل‌شیر یاشیر بامیان،حکمران‌اسروشنه‌در شمال ماوراء النهر افشین‌وامیرمعروف افشین خیدر پسر کاوس که بزرگترین مرد دستگاه معتصم خلیفهٔ عباسی بود و در۲۲۵ کشته‌شد آخرین بازماندهٔ این خاندانست ، نام ایرانی‌اوکیدرا بوده که بزبان تازی خیدرمی نوشته‌اند ودر بیشتر کتابها باشتباه حیدرضبط کرده‌اند، حکمران خلخ‌یاخرلخ‌سرزمین ترکان شمال‌ماوراء النهرجبغویه که‌دربسیاری‌از کتابها بخطا جیغویه‌نوشته‌اند، ونیزترکان خرلخ‌بیراتیغ می گفتند ، حکمران رخج یارخدو زمین داور در جنوب‌سیستان رتبیل که در کتابها اغلب‌بخطا زنبیل‌وزنتبیل وچندشکل‌دیگر نوشته‌اند واین خاندان تازمان غزنویان‌درسرزمین خود حکمرانی‌داشته‌اند و غزنویان ایشان را از میان برده‌اند؛ حکمران نیشابور کنار ، حکمران مرو ماهویه یامرو شاه ، حکمران‌سرخس زاذویه ، حکمران‌ابیورد درشمال سرخس بهمنه ، حکمران نسا ابراز یاایرانشاه ، حکمران غرجستان یعنی کوهستان‌هرات وسرزمین غوربرازبنده یاشارو این سلسله‌را نیزغزنویان برانداخته‌اند ، حکمران مروالرود درکنار رود مرغاب درمیان افغانستان‌و ترکمنستان‌امروز کیلان، حکمران زابلستان زابلشاه یافیروز، حکمران‌طوس کنارنگ که درشاهنامه مکررنام‌آن آمده‌است ، حکمران هرات و فوشنگ یا پوشنگ ویا فوشنج درجنوب هرات و بادغیس در شمال هرات برازان ، حکمران کش درشمال سمرقند بندون ، حکمران دهستان‌درسرزمین گرگان چول که بزبان تازی صول نوشته‌اند ودوتن از بزرگان ادبیات عرب ابو اسحق‌ابراهیم‌بن‌عباس‌بن‌محمدبن صول صولی‌وابوبکرمحمدبن‌یحیی‌بن‌عباس‌بن

محمد صولی شطرنجی که در ۳۳۵ در گذشته هردو بازماندگان عباس بن محمد بن صول ازین خانواده بوده‌اند و ظاهراً این خانواده از نژاد ترك بوده‌اند، حکمران دماوند مسمغان یعنی مهتر مغان، حکمران گیلان گیل گیلان یا گیلانشاه، حکمران شاش یاچاچ درشمال رود جیحون تدن یاخذین، حکمران گرگان اناهید.

درآن زمان درایران برای حکمرانان نواحی مختلف چین و ترکستان وختن وختای و تبت و کاشغر و روس و سقلاب و هند و طوایف مختلف همسایهٔ ایران مانند یغما و چگل و تتار و خزر وغز وسالیغ و برسخان و کیماك و برطاس هم القابی معمول بوده ومیرساند که این کشورها با ایران درزمان ساسانیان روابط نزدیك داشته‌اند.

ازین جا پیداست که شاهنشاهی بزرگ ساسانیان مجموعه‌ای ازحکومت های مستقل موروث و یکنوع ملوك الطوایف نژادی بوده است. نواحی را که اززمان قدیم جزوایران بوده است « ایران » بکسر الف وسکون یا می گفته‌اند ونواحی دیگررا که ساسانیان فتح میکردند و جزو خاك ایران داخل می کردند بآن «انیران» یعنی بیرون ازایران می گفتند وعنوان شاهنشاهی ساسانیان درسکه‌های ایشان همیشه بزبان آرامی یعنی هوزوارش « ملکان ملکا ایران و انیران » یعنی شاهنشاه ایران و بیرون از ایران نوشته شده است. کلمهٔ انیران درمتون پهلوی که فردوسی درنظم شاهنامه بدست داشته نیز بوده است وفردوسی درقسمت ساسانیان منظومهٔ مهم خود مکرر ایران ونیران آورده است که دربسیاری ازچاپهای شاهنامه ونسخهای خطی نامعتبر کلمهٔ نیران‌را باشکال مختلف وحتی توران تحریف کرده‌اند. پیداست که چون کلمهٔ انیران دروزن شعر دربحر متقارب نمی آمده فردوسی مجبور شده است بجای انیران درشعر نیران بیاورد.

اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی چنانکه گفتم ازخانوادهٔ موبدان استخر وخود مؤبدزاده بود وظاهراً بیاری مؤبدان وزردشتیان فارس بر اشکانیان پیروزشده وشاهنشاهی بزرگ ساسانی‌را تشکیل داده‌است. قطعاً تا آن‌زمان دین زردشتی آن‌چنانکه دردورهٔ ساسانیان درایران دیده می‌شود دین عمومی همهٔ مردم ایران نبوده‌است واز نامهٔ تنسر که مؤبدان مؤبد زمان اردشیر بپادشاهی طبرستان نوشته پیداست که مردم این سرزمین دین دیگری بجزدین خاندان ساسانی داشته اند. از حفریات باستان شناسی که

اخیراً درسر زمین خوارزم کرده اند معلوم شده است که درین ناحیه نیز نوع دیگری ازدین زردشتی بوده که با مذهب رسمی ایران در زمان ساسانیان تفاوت داشته است. درنواحی دیگر ایران نیز بجز ادیان دیگر که درآن بحث خواهم کرد فرق مختلف دین زردشت رواج داشته که از دو فرقهٔ معروف تر آن بما خبر رسیده است یکی فرقهٔ گیومرتیان که معتقد بودند اهریمن وجود مستقلی نبوده بلکه زمانی که اهورهمزده یا اورمزد درکار خود شك کرده‌اهریمن‌ازشک اوپدیدآمده‌است. دیگر زروانیان که معتقد بودند اورمزد واهریمن هردو ازموجود قدیم‌تری وبالاتری پدیدآمده‌اند که‌زروانه اکرنو **Zarvana Akareno** یعنی زمان بیکران نام داشته است واین اصطلاح‌را ازاوستا گرفته‌اند. این عقیدهٔزروانیان درمیان برخی از زردشتیان بعد از اسلام هم باقی مانده‌است وحتی امروز که زردشتیان می‌خواهند باصول توحید مذاهب‌دیگر نزدیك شوندواصول‌تثنیه **dualisme** را منافی ادیان دیگرمی دانند میگویند که اورمزد و اهریمن دو مظهراز یك مبدأ هستند.

سیاست‌مذهبی ساسانیان البته امتیازطبقاتی بسیارخشنی‌درایران‌فراهم کرده بود: فردوسی درشاهنامه ازروی روایات وداستانهای ملی ایران تشکیل این امتیازطبقاتی‌را بزمان جمشید پادشاه‌داستانی‌ازسلسلهٔ پیشدادیان یعنی از قدیم ترین دوران تمدن ایران میداند و میگوید جمشید مردم را بچهارطبقه تقسیم کرد:

کاتوزیان یعنی پرستندگان، نیساریان یعنی‌لشکریان، نسودی یعنی برزگران، اهنوخوشی یعنی دستورزان. این چهار کلمه با هیچ یك اززبان های ایران قدیم‌اندك مناسبتی‌ندارد واحتمال نزدیك بیقین میرود که درخط فارسی تحریف شده است‌یعنی‌کاتوزیان دراصل آموزیان بمعنی‌آموزگاران بوده است، نیساریان ممکنست‌تحریفی‌از کلمهٔ تیشتاریان باشد وآن مخفف کلمهٔ ارتیشتاران باشد که اصلا بمعنی رانندگان اراده‌های جنگیست و در زمان ساسانیان بدسته ای از لشکریان میگفتند و فرمانده ایشان که ازبزرگان دربارساسانی بوده‌ارتیشتاران سالار نامیده میشد. اینکه امروز درایران بجای‌لشکر وسپاه و کلمهٔ قشون مغولی کلمهٔ ارتش را بکارمیبرند بواسطهٔ اینست که‌اختراع کنندگان‌نادان این کلمه‌تصور کرده‌اندارتیشتاران سالاریعنی سالارارتیشتاران وارتیشتاران‌راجمع ارتیشتار تصور کرده‌اند و

ارتیشتاررا بمطلق لشکری وسپاهی گرفته‌اند وسپس تصور کرده‌اند که این کلمه مرکبست از ارتیش‌وتار که همان دارفارسی امروز بمعنی دارنده باشد وارتیشتاریعنی دارای ارتیش پس ارتیش که ایشان بارتش تبدیل کرده‌اند بمعنی سپاه و لشکرست و ارتیشتار یعنی لشکری و سپاهی در صورتیکه ارتیشتاران اگرهم جمع بوده باشد جمع کلمهٔ ارتیشتارست که معلوم نیست کلمهٔمرکب باشدو بمعنی سپاهی ولشکری‌باشد بلکه ارتیشتار بمعنی ارادهٔ جنگی و تانکهای آن زمانست وکلمهٔ ارادهٔ فارسی که بمعنی گردونه است وبرخی آنرا بخطا باعین‌مینویسند وبا عرابه وعربانهٔ عربی اشتباه کرده‌اند با قرب احتمالات ازهمین کلمهٔ ارتیشتارزبان‌پهلوی بیرون آمده است یا از همان‌ریشهٔ آنست‌زیرا که کلمهٔ‌ارتیشتار از کلمهٔ‌اوستایی‌رتهشتر **ratahchtar** گرفته شده که بهمین‌معنیست وجزو اول آن کلمهٔ رتهه است که در فارسی امروز اراده‌شده‌است . کلمهٔ‌نسودی را نیزمن‌احتمال‌میدهم که دراصل‌ستوری بوده زیرا که طبقهٔ برزگران را در دورهٔ ساسانیان « واستریوشان » **Vastrioshan** می‌گفتند که پیداست مفرد آن واستریوش بوده و واستریوش را مخفف کرده وستوری گفته اند و سپس در خط فارسی امروز یا درنسخه برداری شاهنامه به نسودی تحریف کرده‌اند . کلمهٔ اهنوخوشی‌شاهنامه نیزتحریفی از کلمهٔ هوتوخش پهلویست که بمعنی پیشه - ورست و پیداست که این کلمه بعدها اهتوخوشی‌شده وبعد تحریف کرده واهنوخوشی نوشته‌اند . می‌توان حدس زد که فردوسی خود درنقل ازخط پهلوی‌بواسطهٔ اشکالاتی که درآن خط هست وحروف متشابه بسیاردارداین کلمات را بدین گونه‌خوانده است چنانکه در اسامی خاص نیزاین تحریفات پیش آمده است مثلا کسی که‌درشاهنامه همه جا نام اواسفندیارآمده دراسناد قدیم ترنام او سپندیاذ **Spandiadh** یا اسپندیادست و درین کلمه دال بر ابدل شده است . نیز نام پدر فریدون دراسناد پیش ازشاهنامه همه جا اثفیان یا اثفین است که بعد ها آتبین گفته اند و درشاهنامه آبتین آمده است .

درهرصورت پیداست که‌این امتیازات‌طبقاتی‌وتقسیم‌مردم کشور بطبقات مختلف وبیشتر بچهارطبقه شامل‌موبدان ولشکریان‌و کشاورزان وپیشه‌وران اززمان های قدیم وبنا برداستانهای ملی ایران اززمان جمشید بوده است چنانکه این تقسیمات درتمدن نخستین آریاییان ایرانی نیز دیده میشود و

درهندوستان نیز امتیازات طبقاتی همیشه بوده است.

در دورهٔ ساسانیان نیزعین همین اصول برقرار بوده و مردم ایران بچهارطبقه تقسیم‌شده بودند یعنی‌روحانیان وسپاهیان (وکارگزاران کشوری) وبرزگران وپیشه وران. گاهی نیز تغییراتی درین اصول داده اند چنانکه در دورهٔ خسروپرویز بطبقهٔ‌رامشگران یعنی‌سازندگان و نوازندگان نیز امتیازی‌داده‌اند.

البته محترم ترین ومتنفذترین طبقهٔ مردم روحانیان بوده‌اند. ظاهراً دین زردشت را ازآغاز طایفه‌ای از مردم جنوب غربی ایران که همان مغان باشند درایران‌انتشار داده‌اند بهمین جهت‌همیشه‌روحانیت ورهبانیت‌مخصوص طایفهٔ مغان بوده‌است وکسی که ازین طایفه نبوده نمی توانسته‌این حرفه را بپذیرد چنانکه در دین یهود هم رهبانیت مخصوص بازماندگان هارونست و در بسیاری از تمدنهای قدیم روحانیان طبقهٔ خاص ومحدودی‌تشکیل می‌داده‌اند. بهمین جهت درایران همواره موبدان‌زردشتی را بنام طایفهٔ ایشان یعنی مغ نامیده‌اند و از شعر حافظ پیداست که مغان و مغ بچگان تازمان او در فارس بسیار بوده‌اند وباده‌فروشی اختصاص‌بایشان داشته‌است. وانگهی کلمهٔ مؤبد دراصل مگوپت بوده است که ازنام همین طایفه مشتق‌است. روحانیان ایران سلسلهٔ درجات hierarchy داشته‌اند وبسه طبقه‌تقسیم می‌شده‌اند طبقهٔ‌اول موبدان بودند که‌ریاست روحانی‌نواحی بزرگ‌کشور بایشان بوده ودرهرناحیهٔ بزرگ‌آتشکدهٔ‌مهمی بوده‌است که بآن آذرمی گفتندوتولیت‌آن باموبدآن ناحیه بوده‌است. رئیس کل موبدان بامؤبدان مؤبد که درفارسی‌امروز مؤبدموبدان می گویند درپای‌تخت کشور مهم‌ترین شخص مملکت پس‌ازشاهنشاه ساسانی بوده واختیارات بسیاروسیع داشته‌است چنانکه پس‌ازمرگ‌هرپادشاهی تامؤبدان موبد بسلطنت جانشین اورضایت نمی‌داد ودرمجلس‌تاج گذاری بدست‌خودتاج برسر اونمی گذاشت بسلطنت نمی‌رسید وبهمین جهت بجز اردشیر بابکان که دراواخر زندگی جانشین خود شاپوراول‌را انتخاب کرده وظاهراً درپایان‌زندگی پدرش‌رشتهٔ کارهارا بدست گرفته‌است‌هیچ‌یك‌ازپادشاهان ساسانی ولیعهدنداشته وجانشین خودرا درحیات خودانتخاب‌نکرده‌اند زیرا که اگرانتخاب‌می کردند وپس‌از مرگ‌او مؤبدان مؤبد موافقت نمی کرد بسلطنت نمی‌رسید. مؤبدان مؤبد حق عزل شاهنشاه ساسانی‌وانتخاب دیگری‌را بجای‌او داشته است چنانکه‌پس

ازمرگ هرمزد دوم مؤبدان مؤبد پسرمهترش آذر نرسه را بسلطنت انتخاب نکرد و شاپور دوم را انتخاب کرد و بار دیگر کواذ یا غباد را که بدین مزدك گرویده بود خلع کردند و جاماسب را بجای او نشاندند، بار دیگر پس از مرگ کواذ که سلطنت بپسرمهترش کاوس می‌رسید مؤبدان موبد خسرو انوشروان را بجای او برگزید و بار دیگر خسرو دوم پرویز را خلع کردند و پسرش شیرویه را بجای او بسلطنت رساندند.

برخی ازین مؤبدان مؤبدها در زمان خود قدرت فوق‌العاده داشته‌اند از آن جمله است کرتیر که مؤبدان مؤبد زمان شاپور اول بوده وچند کتیبه از و باقیست که در آنها قدرت فوق‌العادهٔ خود را شرح می‌دهد و انتشار دین زرتشت را در ایران از کارهای خود می‌داند.

طبقهٔ دوم روحانیان هیربدان بوده‌اند که زیردست مؤبدان کار می‌کرده‌اند وقضاوت و اجرای احکام دین و زناشویی و ارث و اینگونه امور مدنی سپردهٔ بایشان بوده وحتی حکم قتل صادر کرده ومجازات می‌داده‌اند وظاهراً مدارس و کارهای علمی را نیز ایشان اداره می‌کرده‌اند. در هیچ دوره از تاریخ ایران مانند دورهٔ ساسانی علوم در ایران تا این اندازه محدود نبوده است زیرا که ازین دورهٔ ٤٢٧ ساله آثار علمی بسیار مختصری بما رسیده است وتقریباً همهٔ آنچه بزبان پهلوی باقی مانده در دورهٔ بعد از اسلام در ایران تهیه کرده‌اند. پیداست که روحانیان ایران کوشش بسیار داشته‌اند که علم ومعرفت منحصر بطبقهٔ خودشان باشد وشاید طبقات دیگر مردم بکلی از معارف آن زمان بی بهره بوده‌اند. پیداست که بیشتر آثار علمی بزبان سریانی بوده ودانشمندان بدین زبان علوم آن زمان را فرامیگرفته‌اند و آن هم بواسطهٔ کوشش فراوانیست که نصارای ایران و مخصوصاً نستوریان که زبان دینی ایشان سریانی بوده درین راه کرده وحتی برخی از کتابهای علمی یونانی را بزبان سریانی ترجمه کرده بودند و حکمت و ریاضیات وطب و نجوم ومعارف دیگر را بزبان سریانی درس می‌دادند. شاید بهمین جهت که علم ومعرفت رواج کامل در ایران نداشته است باهمهٔ دشواریهایی که خط پهلوی داشته نکوشیده‌اند آنرا آسان‌تر بکنند زیرا که خط تنها طرف حاجت عدهٔ بسیار معدودی بوده است. این عده مصلحت خود را درین میدانسته‌اند که خط وسواد منحصر بایشان باشد.

طبقهٔ سوم از روحانیان آذربدان بودند که آتشکده های کوچك در آبادیهای درجهٔ دوم وسوم بایشان سپرده بوده است ودر آتشکده‌های بزرگ

کارهای پست‌را مانند رفت‌وروب و آب‌باشی و نظافت و پاسبانی از آتش‌مقدس وشاید مراقبت از دخمه‌های مردگان و ستودانهایی که پس از متلاشی شدن بدن‌مرده استخوانهارا در آنجا می گذاشته‌اند بعهدهٔ ایشان بوده است .

طبقات دیگری که‌در کشور بوده‌اند روسایی درپای تخت و در شهر های بزرگ‌ومراکز مهم داشته‌اند و یك نوع تشکیلات صنفی وجود داشته است وهرصنفی رئیسی‌داشته که قهراً حکومت مرکزی ودربار ساسانی او را انتخاب می کرده‌است . البته راه رفتن ازطبقه‌ای بطبقهٔ دیگر بکلی بسته بود وهیچ طبقه‌ای فردی‌را ازطبقهٔ پست‌تر ازخود نمی‌پذیرفته‌است و ناچار می‌بایست هرطبقه‌ای طبقهٔ پست ترازخودرا حقیرتر ازخود بداند وقهراً طبقهٔ پیشه‌وران که طبقهٔ‌چهارم مردم‌را تشکیل‌می‌دادندازهمهٔ طبقات دیگر پست‌تر بوده‌اند . پیداست که کارهای عمومی و احتیاجات دولتی‌را بوسیلهٔ بیگاری تأمین‌می کرده‌اند«Compulsory labour» وبیگاری‌نوعی‌ازوظایف مردم کشور ازطبقات پست وشاید طبقهٔ سوم و چهارم بوده‌است که در ضمن خراجهای گزاف که برای احتیاجات دولت می پرداختند کار بی‌مزد بکنند چنانکه این اصول از زمان هخامنشیان تاقرن گذشته در ایران کاملا رواج داشته است .

تحمیلات دولت برمردم کشوربسیار بوده‌و طبقهٔ مولد مملکت زندگی بسیار تلخی داشته است . بیشتر عایدات دولت ازمالیات ارضی بوده که‌بآن خراگ میگفتند واین کلمه را از زبان‌آرامی گرفته بودند که بزبان تازی هم رفته وخراج شده است . پس ازآن اقسام عوارض دیگرازراهداری و غیره‌میگرفتند که‌بآنها باژوساومیگفتندو کلمهٔ باژدرزبان امروز باج‌شده‌است وهنوز درایران آنرا بولی میدانند که‌بجوروستم ازمردم بگیرند . مالیات دیگرباصطلاح امروزسرانه‌بوده که‌بآن‌سر گزیت‌می گفتند و کلمهٔ گزیت‌همان است که در زبان عرب جزیه‌شده است . در سال از اغلب مردم کشور مبلغ معینی بعنوان سر گزیت میگرفتند واز کسانی گرفته‌میشد که املاکی نداشتند ودرضمن از یهود و نصاری ومردمی که دین‌زردشتی نداشتند می گرفتند و همین اصولیست که در اسلام هم برقرارشد و اهل کتاب و اهل ذمه میبایست جزیه بپردازند . خراج یعنی مالیات ارضی را از محصول سالیانهٔ زمین و حتی ازدرختان میوه دارمی گرفتند وتعجب درینست که نه تنها عین محصول رااز غلات و حبوبات وغیره‌میگرفتند حتی از میوه هم عین محصول را

برمی‌داشتند چنانکه‌این داستان را مکرر در کتابها آورده اند که یکی‌از شاهان ساسانی در شکار بروستایی رفت و درختان پر میوه دید و چون خواست‌از آنها بچیند زن روستایی مانع‌شد و گفت چون هنوزمأموران‌دولت نیامده اند که سهم شاه را ببرند ما نمی توانیم باین میوه ها دست بزنیم. مقدار خراج در نواحی مختلف تفاوت داشت چنانکه در بعضی جاها از سه یك تا شش یك و درنواحی دیگر از ده یك تا نصف محصول می رسید. تنها کودکان و زنان از خراج معاف بودند. بس از نهضت مزدکیان و انقلابی که ازین حیث در ایران فراهم شد مجبور شدند تعدیلی در مالیات بکنند وخسرو اول این کاررا کرد اما باز چندان عادلانه نبود. باین معنی که قرار گذاشت از هر جریب زمین یعنی‌دو هزاروچهارصد مترمربع اگر گندم و جو میکارند سالی یك درهم و اگر مو میکارند سالی هشت درهم و اگر یونجه یا علوفهٔ دیگری میکارند سالی هفت درهم بگیرند از هر جریب برنج پنج ششم درهم، از نخلستان‌و باغهای زیتون نیزدرسال‌مقداری معین می گرفتند. سر گزیت را نیز اصلاح کردند و از مردمی که از بیست تا پنجاه سال داشتند گرفتند.

مردم را بتناسب دارایی ایشان بچند طبقه قسمت کردند کسانی که بیش از همه می پرداختند یعنی طبقهٔ اول سالی هیجده درهم، طبقهٔ دوم سالی هشت تا شش درهم وطبقهٔ سوم سالی‌چهار درهم می بایست‌بپردازند و این سر گزیت را هرسه ماه بسه ماه بپردازند تنها نجیبان ولشکریان و روحانیان و دبیران وکارگزاران دولت معاف شدند یعنی همهٔ افراد طبقهٔ اول ودوم و همهٔ فشار بر طبقهٔ سوم و چهارم یعنی کشاورزان و پیشه‌وران وارد آمد. تنهامردم این عوارض دایمی و مرتب را نمی پرداختند بلکه در برخی از موارد خاص مجبور بودند هدایایی بدربار سلطنت بدهند که آنها را آیین می گفتند ومخصوصاً در جشن نوروز ومهرگان این هدایا اجباری بود.

در هر موقع که جنگی در میگرفت مخارج آن جنگ‌تحمیل برمردم میشدیعنی نه‌تنها برمالیات آن سال می‌افزودند بلکه هرناحیه‌ای از کشور می‌بایست‌یك‌عده سپاهی بمیدان جنگ‌بفرستد که لباس و اسلحهٔ آنها را تامین کند ودر میدان جنگ‌هم خرج ایشان را و مخارج آمد و رفت ایشان را هم بپردازد و گاهی که جنگ‌با رومیان در می گرفت از نصارای ایران مالیات آن سال را دو برابرمیگرفتند.

در سال ٦٠٨ میلادی درزمان خسرو دوم جمع عایدات سالیانهٔ شاهنشاهی ساسانی تنها درسرزمین عراق هفتصدو بیست هزار مثقال طلا بود که ششصد میلیون درهم ارزش داشت . در صدر اسلام که خلفا مطابق همان دفتر های دورهٔ ساسانی مالیات میگرفتند مقدار مالیات نقدی و جنسی برخی از نواحی ایران را معین کرده اند که در بعضی از کتابهای عربی مانده است از آن جمله در سر زمین دجله و فرات نود میلیون درهم ، ماوراء النهر و خراسان چهل وچهار میلیون ، خوزستان ١٨ میلیون، فارس ٢٤ میلیون، کرمان شش میلیون ، مکران ١ میلیون ، اصفهان ١٠ میلیون و نیم ، سیستان ١ میلیون ، کرمانشاه پنج میلیون ، نهاوند و بروجرد ٤ میلیون و نیم، همدان یك میلیون ، سیمره ولرستان ١ میلیون ، اطراف اصفهان ٣ میلیون ، آذربایجان ٤ میلیون و نیم، ری دومیلیون ، قزوین یك میلیون، گرگان ٤ میلیون ، طبرستان ١ میلیون ، نواحی دیگر مغرب ایران ١٤ میلیون ، ارمنستان ٤ میلیون ، نواحی غربی فرات شش میلیون ، سواحل وجزایر خلیج فارس ١ میلیون ؛ یعنی رویهمرفته بجز سندومکران و گیلان که مقدار مالیات آنها معلوم نیست نواحی مختلف ایران که شاهنشاهی ساسانی را تشکیل میداده درسال ٢٤٦ میلیون و نیم درهم مالیات میداده اند. جمع فهرست دیگری که در دستست بسیصد وچهل وشش میلیون درهم می رسد . کیلی که برای دریافت مالیات جنسی معمول بوده کرمی گفته اند که معادل شش خروار و ششصد من معمول ایران باشد و تقریبا ١٨٠٠ کیلو گرم . پول طلا یعنی دینار ٤/٢٥ گرم طلا و پول نقره درهم ٢/٩٧ گرم نقره داشته است .

در جنگها و لشکر کشیها معمول بوده است برای اینکه دشمن از آبادیهای سرراه بهره مند نشود بهرجا که می رفتند آبادیها را ویران میکردند، درختهارا می بریدند، چشمه ها را کور میکردند ، آبها را بر می گرداندند ، خرمن ها را می‌سوختند و مردم را ازسرزمین خود و خانهٔ خودمی‌راندند یا باسیری می بردند ودرجا های دور ببیگاری‌وادارمیکردند چنانکه معروفست پلهای خوزستان را شاپور اول بدست اسیران رومی ساخته است .

زندگی اجتماعی ایران درین دوره بسیار آشفته بوده است زیرا که احکام دین زردشت که مذهب رسمی دربارساسانی بود و بزوروشمشیر هرجا

که توانسته بودند آنرا پیش برده بودند دستخوش تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ مؤبدان بود. مهمترین مسایل زندگی اجتماعی یعنی نکاح وارث و مالکیت قاعدهٔ منظمی نداشت وقانون درستی درمیان نبود که مردم همه در برابر آن مساوی باشند، نه تنها برمردمی که زردشتی نبودند منتهای تعدی واجحاف را روا می‌داشتند ومکرر حکم قتل عمومی نصاری ومانویان ومزدکیان را داده‌اند وبرای انتشار دین زردشت در ارمنستان جنگهای فراوان کرده‌اند بلکه زردشتیان هم دستخوش هوی وهوس مؤبدان و روحانیان دیگر بوده‌اند.

یکی ازمسایلی که دشواریهای بسیارفراهم می کرد قطعاً موضوع نکاح بود. اساساً دردین زردشت تعدد زوجات نیست ولی بفتوای مؤبدان مردم مجاز بوده‌اند زنهای متعدد بگیرند چنانکه قطعاً پاره‌ای از پادشاهان ساسانی چند زن و گاهی ازنژاد های مختلف داشته‌اند وحتی می‌توانسته‌اند زنی را که دین دیگر داشته مثلا یهودی یا نصاری بوده است بگیرند. زنان خانوادهٔ سلطنت واشراف حجاب داشته‌اند و کسی ایشان را نمی‌دیده‌است چنانکه درآثارصنعتی دورهٔ ساسانی تصویرزن بسیار کمست گاهی تنها سیمای رقاصه ها ورامشگران دیده می‌شود ودرسکه ها نیز تصویر دوملکهٔ ساسانی پوراندخت وآزرمیدخت هست. بجز زنان مشروع برخی از مردم زن نامشروع هم داشته‌اند که یا زرخرید بوده است ویا اسیرجنگی وقطعاً خرید وفروش غلام و کنیز درین دوره مجاز بوده است. زن همیشه دست نشاندهٔ مرد بوده و می بایست کاملا مطیع او باشد ودختر و پسر را در کودکی بیکدیگر میداده‌اند چنانکه در کتاب دین کرت توصیه کرده‌اند که درپانزده سالگی زناشویی بکنند.

قطعاً درین دوره زناشویی با نزدیکان که بآن « خویتك دس » می گفتند نه تنها مجاز بوده بلکه نوعی ازعبادت بشمار میرفته‌است چنانکه در کتاب دینی پهلوی شایست‌لاشایست صریحاً گفته شده‌است که «خویتك دس گناهان بزرگ را ازمیان می‌برد». شواهد تاریخی فراوان هم هست که حتی پادشاهان با خواهرخود ازدواج کرده‌اند واین واقعه درداستان معروف ویس ورامین که از زبان پهلوی بزبان دری آمده است دیده می شود و نصارای دورهٔ ساسانی در کتابهای خود درین زمینه بحث کرده‌اند وحتی دردورهٔ اسلامی درادبیات ایران اشاره بآن هست‌ودر کتابهای فقه که ایرانیان نوشته‌اند درین زمینه مکرر بحث کرده‌اند. درین دوره پنج قسم زناشویی در ایران معمول بوده است :

١) زنی که بارضایت پدرومادر خودشوهرمی کرد وفرزندانی می‌زاد که درین‌جهان و آن‌جهان ازو بودند باو «پادشاه‌زن» می گفتند.

٢) زنی را که یگانه‌فرزند پدر ومادرخود بود «او گ‌زن» یعنی‌زن‌یگانه می گفتند ونخستین‌فرزندی که می‌زادبپدرومادرش‌می‌دادند تاجانشین او که ازپدرومادر جداشده است بشود.

٣) اگرمردی درسن بلوغ بی‌زن می‌مرد خانواده‌اش بزن بیگانه‌ای جهیزمی‌داد واورا بکابین مردبیگانه‌ای درمی‌آورد و اورا «سذرزن» یعنی زن‌خوانده می گفتند وهرچه‌فرزند می‌زادنیمی‌ازآن بآن‌مرده تعلق‌می گرفت ودرآن‌جهان فرزندان اومی‌شدونیمی دیگر بآن‌شوهرزنده.

٤) زن‌بیوه‌ای که باردوم شوهرمی کرد باو «چغر زن» یعنی‌چاکرزن می گفتندوالبته درخانواده مقام‌پستی‌داشت ومانندخدمتگار بود. اگرازشوهر اول‌خودفرزند نداشت اورا سذرزن‌می‌دانستندویك‌نیم ازفرزندانی که‌می‌زاد ازآن‌شوهراول‌میشدودرآن‌جهان‌هم‌همسرهمان شوهراول‌خودبشمارمی‌رفت.

٥) زنی که بی‌رضای پدرومادرش شوهرمی کرد پست‌ترین‌مقام را در جامعه‌داشت‌واورا «خودسرای زن» یعنی‌زن خودسرمی گفتند وازپدرومادر خودارث‌نمی‌بردمگرآنکه‌پسرش‌بسن‌بلوغ‌برسدواورا بعنوان‌اوگ‌زن‌دوباره بعقد پدرخود درییاورد تابمقام‌بالاتربرسد.

درکتاب دین کرت دربارهٔ زناشوبی بازرخریدان چنین نوشته شده است که داماد بپدرومادر عروس مبلغی بول‌یاچیزی معادل‌آن‌می‌دهد وپس‌از زناشویی‌اگر زن‌ارزش آنرانداشت یعنی فرزندی نیاورد می‌بایست آن‌چیز رابشوهرش پس‌بدهد.

فرزندمی‌بایست درهمه‌چیز فرمان‌بردار پدرباشد واگراین‌کاررا نمی کرد پس‌ازمرگ‌پدرقسمتی ازارثی راکه‌باومی‌رسید بمادرش‌می‌دادند وآن هم درصورتی بود که‌مادرشایسته‌ترازوباشد. تربیت‌فرزندتاهفت‌سالگی بعهدهٔ مادربود واگرپیش‌ازآن پدرش می‌مرد نزدمادرمی‌ماند واگرمادرهم‌مرده بود اورا بعمه‌اش یاخواهرش که بالغ بود می سپردند. دربارهٔ دختر تنها پدرش‌حق داشت اورابشوهر بدهدومی‌بایست همین که بسن‌بلوغ‌رسید برای اوشوهری پیدابکند واگرپدرپیش‌ازآن مرده‌بود ومادرش پادشاه زن بود این وظیفه باوتعلق‌می گرفت وگرنه‌قیمی برای اوتعیین‌می کردند که این‌کار رابکند ودرهرصورت دخترخود مجازنبود شوهری بمیل‌خود اختیاربکند.

(دنباله دارد)



مدتهاست که د
نقطه‌های سفیداز نقش
مجهول چشم میدوز
بسته میشود هواپیما
برای خدمتگزاری
ولی آیا ماهمه
روی «کن‌تیکی» ح
شوروی‌هم باکشتی
نیافتند؟
حالاهم ممکن
وقایعی که‌دراین اوا



آدم برفی

مدتهاست که دورهٔ اکتشافات مهم‌جغرافیائی‌سپری شده‌است. آخرین نقطه‌های سفیداز نقشهٔ کرهٔ زمین باسرعت محومیگردد ومردم بسوی دنیاهای مجهول چشم میدوزند. اکنون بجای سفاین بادبانی وسورتمه‌هائی که بسگ بسته میشود هواپیماهای موشکی (جت) و کشتی‌های اتمی و اقمار مصنوعی برای خدمتگزاری بشر آماده‌است.

ولی آیا ماهمه‌چیزرا دربارهٔ سیارهٔ‌خود میدانیم؟ مگر سیاحان نروژی روی «کن‌تیکی» حیوانات مجهول دریائی راکشف نکردند ودانشمندان شوروی‌هم باکشتی «ویتیاز» کوهها وگودیهای جدید را دراوقیانوس نیافتند؟

حالاهم ممکن‌است که ما درمقابل کشف تازه‌ای قرار گرفته باشیم. وقایعی که‌دراین اواخردر کوههای پامیر، درخاك اتحادشوروی رخ‌داده‌است

این‌فکررا تأییدمیکند. درقسمت جنوب شرقی آسیای میانه، هیئت اعزامی مشترك دانشگاه لنینگراد و فرهنگستان علوم‌ازبکستان طبق برنامهٔ سال بین‌المللی ژئوفیزیك بمطالعات وتحقیقات علمی‌مشغول بوده‌اند.

آ. گ. برونین رئیس‌دستهٔ آبشناسان این‌هیئت چنین گفته‌است:

«پس ازعبور از گذرگاه رودهای سریع السیر کوهستانی، دستهٔ آبشناسان بناحیهٔ یخچال فدچنکورسیدند که یکی‌ازنقاط غیرآبادپامیر میباشد وخیلی کم مورد مطالعه واقع شده است. من همکاران خود را باردوگاه فرستادم و روی یخچال ماندم وچند روز درانزوا زندگی کردم. کار من درآنجا بیش‌ازحد تصور بود.

ظهر یکی از روزها هنگام بررسی جلگهٔ رودخانه «بلند قییق» ناگهان منظرهٔ عجیبی دیدم. در دامنهٔ جنوبی کوه تقریبا در فاصلهٔ پانصد متری، هیکل‌سیاهی روی برفهای‌چندین ساله حرکت‌میکرد. من‌میدانستم که آن‌محل مسکون نیست وآدمی‌درآن نزدیکی‌هانباید باشد، ولی‌موجود عجیب به‌خرس‌هم‌شباهت نداشت. بیشتر بآدم‌خمیده شبیه‌بود وهنگام‌راه رفتن پاهایش راخیلی گشاد بزمین میگذاشت ودستهایش هم از آدم درازتر بود. نزدیك پنج‌دقیقه بی‌حرکت‌ایستادم‌تا اینکه آن‌موجود شبیه‌انسان قریب‌دویست مترجلورفت ودرپشت‌صخره‌ای ناپدید شد.

سه روزبعدپیش ازغروب‌آفتاب دوباره‌همان هیکل‌رادیدم ولی‌این‌بار زمان کوتاهی درنظرم‌بود. موجود مجهول توی گودالی که سیاهی میزد و شبیه غاری‌بود ناپدیدشد، شایدهم برای‌اینکه مرادیده بود.

یك هفته‌بعد وسایل ولوازم مارا بجلگه آوردند وبقیهٔ اعضای هیئت بآنجاآمدند. سروصدا زیادشد وروزهای کارمعمولی آغاز گردید. ازآن پس نه‌من آن‌هیکل‌عجیب‌را دیدم نه‌دیگران. اماپیش‌ازعزیمت‌ازساحل‌رودخانه ناگهان قایق‌لاستیکی ما گم‌شد وباجستجوی‌بسیار نتوانستیم آنراپیدا کنیم. ناگهان پس‌ازمراجعت‌ما به لنینگرادخبری‌ازکارمندان علمی فرهنگستان‌علوم ازبکستان رسید که یك‌ماه‌پس‌ازحرکت‌اعضای هیئت قایق گم‌شده رادرفاصلهٔ پنج کیلومتری بالاترازآن محل‌یافته‌بودند. قایق کاملا درست وسالم‌بود. موضوع‌ازاین‌لحاظ بسیارعجیب‌است که حرکت باچنان‌زورق کوچکی بطرف رودخانهٔ تندی که‌آبشارهای بیشماروخطرناك‌دارد‌قابل تصورهم نیست»

حکایت‌برونین موجب‌پرسشهای مبهم‌بیشماری گردید: علت‌این‌وقایع

مرموزچه بوده است؟ موجوداسرار آمیز یخچال فدچنکو کیست؟ دزدقایق که بوده وچرا آنرا ترك کرده است؟

وقتی که حقایق مقایسه وتطبیق میشوداین فکر بی اراده بمخیله خطور میکند که در کوههای پامیرموجودی زندگی میکند که باصطلاح «آدم برفی» نامیده میشود وهمچنین بنام «یتی» یا «گالوب ـ یاوان» شهرت دارد.

نخستین اطلاعات راجع بچنین موجودی تقریبا درصدسال قبل داده شد. ساکنین شمال هندوستان ونپال وتبت حکایت میکردند که باآدم غول پیکر وحشتناکی که درارتفاع ۵۰۰۰تا۶۰۰۰ متردر کوههای همالیا زندگی میکند مصادف میشده اند. از آن حکایتها چنین استنباط میشد که این موجود حیوانیست شبیه انسان که بیش از گوریل و شمپانزه بآدم نزدیك است ولی ساده تر از آدمهای بدوی عصر حجر است. درسفرهای علمی اخیر ردپای آدم برفی راعکس برداری کردند واورا برای مدت کمی ازفاصلهٔ دور دیدند. دردیرهای هیمالیا نیز پوستهای کله های این قبیل موجودات کشف گردید که آنها را کنده بودند اما تا کنون هیچ محقق و سیاحی نتوانسته بودآن موجود اسرار آمیزرا از نزدیك ببیند.

این حدس که آدم برفی فقط در هیمالیا زندگی نمیکندودرخاك اتحاد شوروی وازجمله درپامیرهم هست، درسال ۱۹۵۶ ازطرف دانشمندان لنینگراد اظهارشد. این فرضیه مبتنی براطلاعاتی بود که اهالی محل (قرقیزهاوتاجیکها) راجع به «آدم پشم آلود وحشتناك» میدادند که گویا گاهی درنزدیکی قشلاق ها پیدامیشد ودوست داشت شیطنت بکند یعنی بعضی اسبابهای خانه را مانند لگن، طاس ولباس میبرد که بعدهادرفواصل دور در کوهها پیدامیشد. همچنین حکایت میکردند که دریکی ازقشلاق ها کودکی گم شدو بعدازمدتی صحیح و سالم نزدیك غاری در کوه پیداشد. در کوههای پامیرنیز ردپاهائی دیده شد که خیلی شبیه ردپاهای کشف شده درهیمالیا است. هیئت علمی که اخیراً در جستجوی «آدم برفی» درناحیهٔ درهٔ سارزسکول ودریاچهٔ سارز بودند بچنین رد پائی برخوردند. بدیهی است ردپائی که روی خاك مانده بود کهنه بود و اعضای هیئت راجع بآن عقیده ونظر واحدی اتخاذ نکردند. واقعه ای که در یخچال فدچنکورخ داده مجددا توجه دانشمندان راجلب کرده است.

البته حل این معماها واعزام هیئت های علمی جدید وتجسس های لازم بکارشناسان فنی واگذارشده است واگر کارهای آنها به نتیجهٔ مطلوب برسد بازهم اطلاعاتی دردسترس خوانندگان مجله گذاشته خواهد شد.

لازار پسیکوف

تحقیقات دانشمندان شوروی

در رشتهٔ زبان فارسی

خطابه‌ای که بمناسبت ورود آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران بمسکو در ادارهٔ وکس خوانده شد

پیش از هرچیز میخواهم این نکته‌را متذکر شوم که تحقیقات ایران شناسی وپژوهشهای علمی در رشتهٔ زبان فارسی و زبانهای خویشاوند فارسی ازسدهٔ گذشته در روسیه آغاز شد ولی پس ازانقلاب اکتبر دامنهٔ آن وسعت بیشتری یافت.



آقای زاخودر رئیس شعبهٔ ایران‌شناسی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان شوروی و آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران

اکنون عدهٔ زیادی ازدانشیاران دانشگاههای مسکو و لنینگراد و تاشکند و استالین آباد و باکو و ایروان وتفلیس که دارای شعبه های زبان فارسی هستند ونیز بسیاری از کارکنان علمی انستیتوی خاورشناسی اتحاد شوروی در رشتهٔ زبان‌شناسی وچگونگی ساختمان وطرز تلفظ ولهجه ودستور زبان فارسی و کتب قدیمی آن پژوهش میکنند و آثار علمی وادبی راهم که اکنون در ایران انتشار میابد بررسی مینمایند.

دانشمندان شوروی درتمام این مسائل، کارهای شایان توجهی انجام داده‌اند. نخست شمه‌ای دربارهٔ زبان فارسی که یکی ازبزرگترین زبانهای گروه السنهٔ ایرانیست صحبت میکنم ومخصوصاً متذکر میشوم که در مورد دستور زبان فارسی پیشرفتهای زیادی شده‌است. بتازگی یك سلسله پایان

نامه‌های علمی درین رشته تدوین شده وازآنهادفاع بعمل آمده است . مثلا پایان نامه‌های علمی عده ای از دانشمندان نظیر بانو بیلووا، بایفسکی و کازلف بافعال زبان فارسی اختصاص دارد . اثر علمی گرانت وسکانیان دانشمند جوان راجع بخواص مصدرهای اینزبان اثر بسیارپرارزشی‌است. یوری‌روبینچیك کارمند علمی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم‌اتحاد شوروی دربارهٔ جمله های مرکب زبان فارسی پایان نامه‌ای نوشته‌است . «بانو ایرینا آفچینیکووا» پایان نامهٔخود ومقالات چندی‌را ببررسی نکاتی از نحوزبان فارسی‌اختصاص داده‌است . «بانو صوفیاکلفتسووا» چندی‌پیش اثری راجع بضمائر فارسی برشتهٔ تحریر درآورده وتصور میکنم این اثر وهمچنین اثر دیگری که از «تاجی‌اف» دانشمند تاجیکستان در رابطهٔصفت وموصوف‌نوشته شده‌است‌برای کسانی که راجع بضمائرفارسی تحقیق‌میکنند مخصوصاً برای مهمان گرامی ماآقای دکترمعین و همکاران ایشان بی‌فایده نباشد. من نیزاثری‌راجع بنحوزبان‌فارسی نوشته‌ام که بخش‌اول‌آن راجع‌است بتوصیف وتفسیر علمی ارتباط کلمات بوسیلهٔ اضافه . علاوه بر اینها آثار زیاد دیگری‌هم در رشتهٔ دستور زبان‌وذخیرهٔ لغوی زبان فارسی‌نگاشته شده که بتدریج بچاپ خواهدرسید .

دانشمندان‌شوروی در رشتهٔفونتیك وتلفظ زبان فارسی بموفقیت‌هائی نائل آمده‌اند . اکنون چگونگی تلفظ زبان فارسی بکمك دستگاههای ضبط صوت وصوت سنجهای مخصوص مورد بررسی‌است . «بانو پروفسور ساکالووا» دانشمند ایران شناس شوروی بر اساس تحقیقاتی که بکمك دستگاههای صوتی انجام داده اثر جالبی دربارهٔ اصوات وتلفظ زبان‌فارسی وبعضی‌زبانهای ایرانی‌نوشته‌است.کتاب درسی تألیف وسکانیان واو بینچیك نیز که بهمین مبحث اختصاص دارد شایان ذکر است . دانشجویان دانشکده های خاورشناسی بکمك این کتاب تلفظ‌صحیح زبان فارسی‌را میآموزند .

مختصری‌هم‌راجع بگروه‌زبانهای‌ایرانی وچگونگی آنهاصحبت‌میکنم: مطالعهٔ این‌زبانهاومقابله ومقایسهٔ آنها بایکدیگر امکان بیشتری برای‌بررسی زبان فارسی وسایر زبانهای این گروه میدهد . در رشتهٔ زبانهای ایرانی بایدآثار پرارزش استادآبایف را دربارهٔ زبان‌آستی وآثاربانو «راستار- گویوا» را دربارهٔ لهجه‌های محلی‌تاجیکی واثر «پروفسور میلر» را در بارهٔ زبان طالشی یادآور شوم . از جمله‌آثار دیگر باید اثر استاد فریمان



عضو وابستهٔ فرهنگستان شوروی را درخصوص زبان خوارزمی و تحقیقات استاد «باگالیوبوف»را دربارهٔ زبان یغنابی (سغدی جدید) وآثارآچاریان ونعلبندیان دوتن ازدانشمندان ارمنی را دربارهٔ زبان فرس قدیم متذکـر شوم. چندی پیش کتابی راجع بتاریخ شعر فارسی وتاجیکی تألیف یوسف براگینسکی دکترزبان‌شناسی ازچاپ‌خارج شد که درآن‌قدیمترین آثارادبی ایران مانند اوستا و درخت‌آسوریك ویادگار زریران وغیره مورد تحقیق قرارگرفته است.

در خاتمه میخواهم چندکلمه‌ای‌هم‌در بارهٔآخرین آثار خود در رشتهٔ زبان فارسی بگویم: چندی پیش تقریظی دربارهٔ آثار جدیدآقـای دکتر معین دررشتهٔزبان فارسی نوشتم که درمجلهٔزبان شناسی‌انتشار یافت. اکنون هم‌سه‌اثردیگرمن برای‌چاپ حاضرشده که‌عبارتست‌از: لهجهٔ‌تهرانی که درسال ۱۹٤۷ازین‌رساله‌دفاع‌بعمل‌آمده‌است. کتاب‌دیگرلکسیکولوژی زبان‌فارسی است که‌شامل‌مجموعهٔ‌سخنرانی‌های‌من‌دردانشکدهٔ خاورشناسی‌میباشد. رسالهٔ دکترای من دربارهٔ قواعد اساسی‌نحو زبان فارسی نیز دردست چاپ‌است. اکنون مشغول نوشتن دومقاله هستم‌یکی راجع‌بزبان دری ودیگری دربارهٔ ملك‌الشعرای بهار. سعی‌دارم درین‌مقاله نظرهای‌علمی بهارشاعرنامی‌ایران راکه زبان‌شناس‌بزرگی‌است تشریح کنم.

میخواهم این‌مطلب‌را نیزخاطرنشان سازم که دانشمندان ایران‌شناس شوروی بتألیفات علمی‌زبان‌شناسان‌ایرانی‌توجه‌خاص دارند. علاوه‌بر کسانی که ذکر کردم ماباآثار دانشمندان محترم‌آقایان‌سعیدنفیسی، دکترذبیح‌الله صفا، جلال همائی، عبدالعظیم قریب‌وبهمن‌یار وسایر ادباومورخان وزبان شناسان برجستهٔ ایران‌آشنا هستیم ودانشمندان شوروی درکارهای‌علمی خود ازین‌آثار استفاده‌های زیاد میکنند.

درپایان، کلمه‌ای‌چندهم دربارهٔبسط دامنهٔ تماسهای دانشمندان‌شوروی وایران میگویم: ما افتخار ملاقات همکاران ایرانی‌خودآقایان سعید نفیسی ودکتر مهدی بیانی وهیئت استادان دانشگاه تهران بسرپرستی‌آقای دکتر احمد فرهادرئیس دانشگاه تهران را داشته‌ایم واکنون آقای دکتر محمد معین مهمان‌گرامی مادرپایتخت اتحادشوروی هستند. عده‌ای ازدانشمندان شوروی وازجمله‌زبان‌شناسان ماسفرهائی بایران کرده‌اند. بایدامیدوار بود

که‌این تماسها درمیان دانشمندان شوروی وایران بیشترشود .

توسعهٔ مناسبات ملل ماکه بخصوص پس از سفراعلیحضرت شاهنشاه ایران باتحادشوروی بسیارمشهوداست مارا امیدوار میسازد که‌روابط میان دانشمندان ایران وشوروی‌نیزروزبروز بسط وتوسعه یابد وازین‌راه میان دوکشور دوست وهمسایه نزدیکی بیشتری برقرارشود .

پیام نوین ــ درین‌سخنرانی بمختصری‌ازتحقیقاتی که‌دانشمندان‌شوروی دربارهٔ قواعد زبان فارسی کرده‌اند اشاره شده‌است . اگرخوانندگان‌مجله باین بحث علاقه‌دارند ممکن است مطالب مورد نظر خودرا بمابنویسند که اطلاعات بیشتری درین زمینه دراختیارشان گذاشته شود .

استاد ویولونهای شیشه‌ای

دوستداران موسیقی شهر «کاستراما» باعلاقه‌وتوجه بکنسرت تریوی کلوبهای کارگران میرفتند تاآثار آهنگ‌سازان روس وشوروی‌را با دو «بالالایکا» ویك ویولون بشنوند . نکتهٔ جالب این‌بود که سازها بانوعی ازشیشهٔ آلی توسط «ولادیمیر فیودوروویچ ـ گروزدف» اهل کاستراماساخته شده‌بود . نخستین ویولون شیشه‌ای آهنگ‌دلپسندی داشت ، ولی‌صدایش‌رسا نبود . گروزدف مدتها برای تکمیل این ساز زحمت کشید تاتوانست صدای آنرا زیبا ورسا وقوی بکند. راز این‌کار دراین‌بود که دیوارههای داخلی بدنهٔ ویولون موجی ساخته‌شد وسطح داخلی بدنه وسعت یافت . ویولون مذکور درکارخانهٔ آزمایشی آلات مضرابی درمسکو رسیدگی شد ومورد تصدیق وتقدیر عالی‌قرارگرفت. نوازندگان ارکسترسمفونیك ونمایندگان دستهٔ سازهای سیمی ، پس ازآشنائی باویولون شیشه‌ای بقریحه وابتکار مخترع آن آفرین گفتند وتقاضاکردند بوی امکان داده شود که بااستادان ویولون‌ساز کارگاههای تئآتر بزرك کارکند .

جشن رودکی

در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۵ دولت تاجیکستان تصویب نمود که یکهزار و صدمین سال تولد شاعر بزرگ ایران ابو عبد الله جعفر رودکی جشن گرفته شود. مردم تاجیك متجاوز از دو سال است که خود را برای برگزاری این جشن پر افتخار آماده مینمایند و هم اکنون نتائج عملی بدست آمده است. چنانکه مجموعهٔ زیبائی از اشعار رودکی بوسیلهٔ و. لوین، و، س. سیبکین، بزبان روسی ترجمه وطبع ونشر شده است.

رودکی در ترقی و تکامل شعر فارسی تاثیری بسزا داشته است. کتاب موسوم به « رودکی و ترقی و تکامل غزلیات در سده های دهم تا پانزدهم» که بوسیلهٔ «عبدالغنی میرزایف» عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان نوشته شده و در ۱۹۵۷ در استالین آباد طبع و منتشر گردیده است باین موضوع اختصاص دارد.

ع. میرزایف، تحقیقات خود را با استفاده از منابع اولیه و مقدم بر همه از اثر سه جلدی آقای سعید نفیسی استاد دانشمند ایران راجع برودکی انجام داده است.

اثر دیگری هم در چند مجلد راجع بزندگی و اهمیت مقام رودکی و معاصرینش و مجموعهٔ کامل اشعار وی برای طبع و نشر آماده گردیده است.

نمایشنامهٔ هنری که بوسیلهٔ « ساتیم الغ زاده » تحت عنوان « سر نوشت شاعر» تنظیم گردیده و در شمارهٔ سوم (سال ۱۹۵۷) مجلهٔ ادبی « صور شرقی » که در استالین آباد منتشر میشود درج گردیده جلب توجه مینماید. این نمایشنامه اساس سناریوی فیلمی بنام « سرسلسلهٔ شعرا » قرار گرفته و در نظر است برای روز جشن آماده شود. قرار است که برای دانشمندان خاور شناس ومخصوصا ایران شناسان برای شرکت درین جشن دعوتنامهائی فرستاده شود.



چهرهٔ رودکی که اصل آن برروی چوب ، منبت کاری شده وهنگامی که هنرمندان تاجیک بتهران آمدند ، آن‌را بانجمن آثارملی اهدا نمودند وهم اکنون درموزهٔ ایران باستان موجوداست

ساختمان موزه ای بنام رودکی در ناحیهٔ پنج کند در شرف اتمام است. این موزه در جشن هزار و صدمین سال تولد شاعر افتتاح خواهد شد. اشیاء مربوط بدوران گذشتهٔ مردم تاجیکستان از موزه های مختلف باینجا فرستاده میشود. موزهٔ ارمیتاژ بیش از صد قطعه اشیاء نادری را که در حفریات پنج کند بدست آمده باینجا فرستاده است. در میان این اشیاء آثار فرهنگ سغدیها بسیار جالب توجه است. انستیتوهای تاریخ و باستان شناسی و مردم شناسی، کلکسیون بزرگی از ظروف و تزئینات سغدیها و مصنوعات استخوانی وآهنی بموزهٔ مذکور خواهد داد. مجسمهٔ نیم تنهٔ برنزی شاعر ازروی پورترهٔ رودکی که بوسیلهٔ پروفسور گراسیمف ساخته شده، برای تالارمخصوص رودکی در دست تهیه است. درین تالار آثار و مدارك مربوط بقرن دهم وعکسهائی ازآثارخطی شاعر قرارداده خواهدشد.

در سال گذشته برای بهترین طرح پیکر یادگار رودکی مسابقه اعلام شده بود. بسیاری از پیکر سازان و معماران شوروی در مسابقه شرکت نمودند. جایزهٔ اول به ف. عبدالرحمانوف هنرمند ملی آذربایجان شورویو، م. حسینوف آکادمیسین معماری عطا گردید.

طبق طرح آنان هیکل برونزی چهار متری رودکی باید روی پایهٔ مرتفعی ازسنگ خارا نصب شود. پایهٔ عمل برای مجسم ساختن خطوط سیمای شاعر عبارت بود ازهمان طرحی که از روی جمجمهٔ محفوظ ماندهٔ رودکی بوسیلهٔ گراسیموف ساخته شده بود. مجسمهٔ رودکی بنام «سرسلسلهٔ شاعران خاورزمین» تمام قد، درحال حرکت و بطرزی که خاص نابینایان است تهیه شده ودرنظر است که درشهراستالین آباد نصب گردد.

تئاترجوانان

طبق تصمیم وزارت امورمدنی، تئاترجدید جوانان درمسکو گشایش می یابد. این اولین تئاتریست که دانشجویان در آن هنرنمائی می کنند. مردم در مرحلهٔ اول با هنرنمایشی دانشجویان پایتخت آشنا خواهند شد، سپس دانشجویان انستیتوهای تئاتری شهرهای دیگر نمایشنامه هائی را که برای دریافت دانشنامه نوشته‌اند بروی صحنه میآورند.

م . ا . به‌آذین

افسانه ...

یکی بود ، یکی نبود . سالها پیش توشهرما دختری بود خوش قد وبالا ، سرخ وسفید مثل دستهٔ گل ، با چشمهای میشی روشن ودوتا گیسوی خرمائی که اگرولش میکرد تا قوزك پاش میآمد . هم خوشگل بود ، هم مهربان . از دست و پنجه‌اش هنرمیبارید . بهتر ازهمهٔ دخترهای‌شهرروی مخمل‌سوزن میزد وگلدوزی میکرد . مجموعه پوش وبقچه وجانمازهای کار اورا عروسها با خودشان جهازمیبردند وبزرگان بهم تحفه میدادند . خیلی هم خنده رو ، خوش زبان ، خوش‌آواز : مثل بلبل توی باغ چه چه میزد ، میخندید ، شاد بود ، ــ آن شادی که از کمال شکفتگی زندگی است .غم و غصه‌ای تو این دنیا نداشت . پدرومادرش بالا سرش بودند . همین یك دختررا داشتند وبراش میمردند .

یك‌روز این دختر، که میگویند اسمش افسانه بود ، آمد سرچاه آب بردارد ــ آخر ، شهرما آبش‌ازچاه است ودرهرخانه‌ای حوض‌آب وچاه‌وسط حیاط دست‌به گردن هم‌دارند . دختر ، همان جور که‌مشربه‌را پائین‌فرستاده بود عکس سیاه شدهٔ خودش را تودایرهٔ روشن‌آب نگاه میکرد وسرگرم خیال خودش بود ، یکباره بنظرش رسید که بالای سرش ، ازشاخهٔ درخت انجیری که روچاه‌سایه می‌انداخت ، کلاغی‌فریاد میزند : « قار! قار! افسانه خانم نصیب مرده ها شود ! »

همچه شنید ونشنید . انگارتوخواب بود. یکه‌خورد . ترس برش داشت . پیشانیش عرق زد وسردش شد . جرأت نداشت سربلند کند . پس ازیکی دو دقیقه ، کمتر یا بیشتر ، بخود آمد ومشربه را تند بالا کشید ، ووقتی که میخواست از دم چاه برود نگاهی ببالا بشاخه های انجیر کرد . چیزی ندید . خانه خاموش بود . آب ازآب تکان نمیخورد . حتی ماهیهای قرمزتوی حوض بیحرکت ایستاده بودند.

انگار کوهی را از رو سینه اش برداشته اند . نفس راحتی کشید . لبخندی زد و با خودش گفت : « آدم گاه چه خیالها بسرش میزند !...»

آن روز گذشت . روز های دیگرهم پشت سرش. دختر ماجری را از یاد برد . تا بازیك روز دم چاه آمد که آب بردارد ، وهمان جور که عکس سیاه شدهٔ خودش‌را تو دایرهٔ روشن آب میدید شنید که باز کلاغ میگوید: « قار! قار! افسانه خانم نصیب مرده‌ها شود !»

انگاربند دلش پاره شد . دست‌وپاش سست شد . مشربه‌را انداخت . بلبهٔ چاه تکیه داد وسرش را میان دودست گرفت وزارزار گریه کرد .هق هق گریه‌اش چنان توچاه پیچید که انگارتوآن تاریکی زنهای سیاه پوش جمع‌شده‌اند و بمرگ اواشك میریزند .

با چشمهائی که‌ازگریه میسوخت ازآنجارفت . مادرش پلکهای سرخ ورنگ مهتابیش راکه دید ، گفت : « واه ! خاک عالم بسرم ، چه‌شده؟ » دوید وآمد بغلش کرد . افسانه هم سرش را روسینهٔ مادر گذاشت ودوباره مثل ابر بهاراشک ریخت . اما انگار زبانش بندآمده بود . هیچ چیزنمی گفت . تا آنکه باصرار مادرش که میگفت : « دختر، جگـرم را آتش نزن . آخر ، بگو ببینم چه‌ات هست ؟» آنچه که دوبار از کلاغ شنیده بود براش حکایت کرد .مادر دلداریش داد ، کمی‌هم مسخره‌اش کرد که دیوانه، مگر کلاغ زبان دارد که مثل آدمیزاد حرف بزند ؟ یا مگر کلاغ خـداست که ازغیب خبرداشته باشد ؟ نصیب مرده‌ها شدن یعنی چه ؟ مرده که خوب‌یا بد نصیبش را از دنیا برده است و رفته ، خدا بیامرزدش ! تو زنـده‌ای . تو باید نصیب از زندگی ببری . با این جـوانی و رعنائی‌وهنر که داری، هزارکس تو این شهرخواهانت هستند ، بیک‌اشارهٔ تو بسرمیدوند .همین هفته بناست ازخانهٔ رئیس‌التجار برای نوه‌شان بخواستگاریت بیایند . تازه، نوهٔ رئیس‌التجار کی باشد ، پسرشاه ووزیرلایق تواست ، و ... و... مادر از این حرفها میزد و انگار برای دخترش مثل زمانی که بچه بود لای‌لای میخواند.

دختر کمی آرام گرفت ، لبخند غمگینی بروی مادر زد و رفت . اما دیگر زندگی براش رنگ و بوی شادمانی نداشت . نمیخندید .آوازنمی خواند . دستش بکار نمیرفت . همیشه بفکر گفتهٔ آن کلاغ بود، وهروقت که

رودرخت یا پشت بام چشمش بیکی از این پرنده‌ها می افتاد خیـال میکرد یا واقعاً هم میشنید که میگوید :

« قار ! قار ! افسانه خانم نصیب مرده‌ها شود !»

دختر یکسره از دل و دماغ افتاد . مثل شمع آب‌شد . زرد شد. بیمار شد . حالش بهیچ دارو و درمان ، بهیچ نذر و نیازی جا نیـامد . پدر و مادر توکارش در ماندند . نمیدانستندچه خاکی بسر بریزند . دخترشان، دختردردانه شان ، از دست میرفت . آخر، بفکرشان رسید ، یا کسی بهشان گفت ، که اورا بسفر ببرند ؛ شاید هوای کوه ودشت ودیدن شهرها و مردم تازه از این هواها بیندازدش . قاطرواسب و کجاوه‌آوردند و بارسفر بستند و همراه یك قافله راه خراسان را درپیش گرفتند . چند روزی که رفتند ، راستی راستی دخترجانی گرفت . آب و رنگش کم کمک بازآمد ، نشاطی پیدا کرد ، صدای خنده‌اش پس‌ازماهها بگوش رسید . دیگرپدر ومادرش چه ذوق‌ها کردند ، خدا میداند . همه گفتند وخودش هم باور کرد که چارهٔ دردش‌همین سفر بود وبس . وخوب ،آدم وقتی که فکری‌را باورداشت تنش هم‌خودشرا بقالب‌آن فکردرمیاورد .

یك شب‌بکاروانسرائی‌رسیدند، ـ ساختمان بزرگ کهنه‌ای‌ازسنگ، وسط بیابان . درواقع ، بیشترقلعه بود تا کاروانسرا؛ کی‌ساخته‌شده بود و کی ساخته بودش ، معلوم نبود. قافله هـا میآمدند و میرفتند، و این بـنا سرجاش بود، همیشه‌هم‌همانقدر کهنه‌وخاك گرفته وتاریك.درباره‌اش افسانه هائی تودهن ها بود . میگفتند که زیر زمینش گنج هست ، یا حیاط خلوتی دارد که طلسم است ، یا شبهای تاریك اول وآخرماه ازما بهتران بآنجا میآیندواگر کسی بیدار باشد دم دمهای سحرصداهای‌عجیبی بگوشش‌میرسد؛ وازاین جورحرفها که دروغ وراستش را کسی نمیدانست ...

مسافرها فرش وسفره‌شان را توحجره‌ها پهن کردنـد وشام خوردند وخوابیدند : صبح هم پیش ازآفتاب بیدار شدند و بارها را بستند که راه بیفتند . اهل‌قافله با هیاهو وعجله سوار اسبها وقاطرهامیشدند وتو کجاوه ها مینشستند . دختر وپدر ومادرش هم مثل دیگران . امـا دختر یکباره یادش‌آمد که آه ! دستمال‌سفره را با نان و پنیرو یك نصفه مرغی که توش پیچیده بود روطاقچهٔ حجره جا گذاشته است . دیگرلازم ندید بپدرومادرش بگوید . شاید هم خجـالت کشید . خودش دوید ورفت کـه زود بیاردش .

مهتاب آخر شب هم آنقدر روشن بود که دیگر احتیاجی بچراغ نباشد. کسی از رفتنش خبردار نشد، وقافله پس از دو سه دقیقه با دلینگ دلونگ زنگ قاطرها براه افتاد.

اما ازدختر بشنو، که وقتی به هشتی کاروانسرا رسید، بجای در بزرگ روبرو، انگار کسی دستش را گرفت وازدر کوچکتری که سمت چپ بود بردش تو. همینکه پا توی دالان گذاشت نفهمید که تنه‌اش بدرخورد یا چه بود که در ناله کنان پشت سرش رو پاشنه چرخید. ولی دختر توجهی نکرد و رفت. دالان سقف کوتاهی داشت، با هوای مانده و نمور. خاموشی و تاریکیش مثل قیر بتن میچسبید و سنگینی میکرد. دختر نفسش میگرفت، سرش گیج میرفت، هرجور بود قدم تند کرد وخودش را بدهانهٔروشن دالان رساند ونگاهی بداخل حیاط کرد. هیچ چیزش بنظر آشنا نیامد. حیاطی بود چهار گوش، نه چندان بزرگ، با دیوارهای بلند ویك حوض که از وسطش آب میجوشید واز لبه هاش میریخت. درخت و گل وعلفهای هرز که تا زانو میرسید حیاط را پر کرده بود. دور تا دورش، بقدر یك ذرع بلندتر اززمین، ایوان باریکی بود با ستونهای نازك، وپشت سرش اطاق ها ردیف هم دهن باز کرده. نه سری بود، نه صدائی، فقط زمزمهٔ آهستهٔ آب که میجوشید و میرفت. دختر فهمید که عوضی آمده. اضطرابی بدلش نشست: « ای وای! حالا میروند ومن جا میمانم ... دیدی چه خاك بسرم شد! » برگشت. خودش را به در رساند. ولی با چه زحمتی! انگار پاهاش بزمین دالان میچسبید و کنده نمیشد. در بسته بود. خدا! تو آن تاریکی هرچه باکلونش وررفت وزور ورزی کرد و کشید، درتکان نخورد که نخورد. مشت و لگد زد، فریاد کشید، بلکه کسی بشنود و بدادش برسد. فایده نکرد. چه وحشتی، چه بغضی گلویش را فشرد! چه تنها و بی پناه بود! چه درمانده بود! همه طرف، سیاهی سرد و نمناك دالان با هوای مانده‌اش که روی سینه سنگینی میکرد. داشت خفه میشد. واگر آن روشنائی رنگ بریدهٔ دهانه دالان نبود، حق داشت که خودش را زنده بگور بداند. ولی همان روشنی که انگار یك فرسخ دورتر بود نگاهش را بخود میکشید و دعوتش میکرد. دختر دلمرده وبغض کرده آمد، وهرقدمی که برمیداشت انگار دستی ازپشت سر، هلش میداد و با سرعت بیشتری میراندش. بدهانهٔ دالان که رسید، یکباره خودش را انداخت توحیاط و روعلفها درازشد و

های های گریه سرداد. چقدراشک ریخت، خدا میداند. آخر، همانجا خوابش برد. آفتاب تا کمردرخت ها پائین آمده بود که دخترچشم باز کرد. نشست به دورو برش نگاه کرد. یادش آمد کجاست وچه جور گرفتار شده. باز گریه‌اش گرفت. اماآهسته اشك‌میریخت. خاموشی وخنکی هوا، زمزمهٔ نازك آب که ازلبهٔ حوض‌روان بود، وآن جیك‌جیك کوتاه وبریدهٔ گنجشکها ازبالای درختها همه دعوت به خاموشی می کرد. باشد. کمی تو حیاط گشت ازپله ها بالا رفت وبه‌ایوان رسید. توی اطاقها یك‌یك سر کشید. چهل تا بود. همه درها باز، همه‌خالی وخاك نشسته. هیچ نشانی اززند گی نبود. در انتهای ایوان، آنجا که تازه آفتاب روی‌فرش آجر نشسته بود، تنها یك‌در بسته یافت. تعجب کرد. این‌ور وآن‌ور سرك کشید. اماهیچ روزن وپنجره‌ای‌نبود. آمد ودست پیش برد که شاید درباز شود. اما ترس برش داشت. چه چیزی ممکن‌بود تواین اطاق دربسته باشد؛ نکند که باز گرفتار بلای تازه‌ای‌بشود! کمی این‌پاو آن پا کرد. ولی، کنجکاوی آسوده‌اش نگذاشت. فشارداد. در بازشد. آفتاب اطاق راپر کرد. اطاق بزرگی بود، بافرش بوریا، یك کوزه‌و یك کاسهٔ گلی روطاقچه، وهمان زیر، یك بسته‌نان خشك توسفره پیچیده. بر خلاف اطاقهای‌دیگر، اینجا پستوئی‌هم‌داشت که یك‌پردهٔ کرباس‌ازدر گاهیش آویخته بود. پرده راکنارزد ویکباره ازوحشت صورتش را بادستها‌پنهان کرد وفریاد کشید. وای!... جوانی با پیراهن آغشته بخون آنجا خفته بود. جوانی خوش هیکل، گندم گون، باابروهای‌سیاه کمانی، مژه‌های بلندوسبیل نازکی روی لبهای نیم‌باز: انگارحرفی بیخ گلوش گیر کرده بودو نمیتوانست بزبان بیارد. توصورتش یك‌حالت خستگی ودرماندگی بود که دختررا یکسر منقلب کرد وبی‌اختیار اورا به‌بالین جوان کشاند. نگاه کرد. هفت‌زخم کارد بربدنش بود، - زخم‌های‌نامرتب‌روی‌سینه واطراف قلب. یکی هم‌در گودال بای گلو، یکی دیگرپائین شکم. انگار کسی توخواب غافلگیرش کرده‌بود وباعجله‌چندضربه‌ای به‌اوزده وزود رفته بود. خون زخمها سرخ وتازه‌بنظر میرسید. پیراهن خیس‌بود. اما دخترنتوانست بداند که آیا هنوز زنده است یا مرده. تنش سرد بود. نفس بالانمی آمد. نبض نمیزد. مرده بود! مرده؟ بس همین‌بود؟ کلاغه راست گفته بود؟ افسانه خانم نصیب مرده ها شده‌بود؟ ای وای، وای ازاین نومیدی! زنده بودن وخودرا همنشین مرده دیدن! نه راه گریزی، نه‌امید نجاتی! ولی، خدایا! این‌جوان که بود؟ چه سرگذشتی

داشت؟ چه دستی دختر را ببالین او کشیده بود؟ کدام سرنوشت ظالم آنها را به این‌حال ودرچنین جائی بهم رسانده بود؟ چه جوان خوش بروبالائی! دختردلش بحال اومیسوخت، بیشتر ازخودش دلش بحال اومیسوخت. آن‌تن آغشته بخون، آن‌چشمهای بسته، وبخصوص آن‌دهان نیم باز که گوئی التماس میکرد، زندگی میخواست. زندگی میخواست ومرده بود. مرده بود؟ آخ! نه، نه. آخر، این‌خونها تازه‌است، تازه...ویك‌همچوجوانی حیف‌بود، حیف! دختر از اطاق بیرون دوید وبه حیاط رفت. فکری به خاطرش رسیده بود، وبا همهٔ امید وباهمهٔ رحم دلش میخواست که عملی باشد، درست ازکاردر آید. حیاط پر گل وگیاه بود، واو درشهر خودش، توخانه شان، گیاه‌هائی دیده بود که ازآن ضماد برای زخم میساختند. دختر آنهارا میشناخت. می‌رفت که شاید توعلف ها وگل‌های سر درهم کشیدهٔ حیاط پیداشان کند. تا وقت غروب کارش همین شد. وجب به وجب حیاط راگشت ولابلای علفهارا جست. اما آنچه‌را که‌میخواست نیافت. چرا، چیزهای‌ساده‌ای که درد راتسکین میداد، بود. ولی آن که شیرهٔ زندگی بخشش گوشت تازه می‌آورد وزخم‌را جوش میداد نبود.

آفتاب به زردی رسیده بود. دخترخسته وافسرده بود. کنارحوض رو سنگی نشست وبه آبی که ازوسط حوض میجوشید وآهسته ازاطراف می ریخت چشم دوخت. اشکش سرازیرشد. اشکهای‌تلخ وخاموش برای‌آنهمه بدبختیش، که‌حتی نمیتوانست بریکی بدبخت‌ترازخودش دل‌بسوزاندومرهمی رو زخمش بگذارد!

هوا تاریك‌میشد. رفت وکوزه راباکاسهٔ گلی ازاطاق برداشت وپرآب کرد. کمی‌هم نان ازتوسفره آورد. تکه‌های نان خشك‌را توآب خیس کرد وبدهن گذاشت وبا اشك چشم فروبرد. بعد به‌اطاق رفت ودر را بست. باز هرچه‌بود، درجوارآن مرده خودش‌را کمتر تنها میدید، کمتر میترسید. همانجا روزمین سر گذاشت وخواب رفت. خوابش پراز رؤیاهای خوش خانه ودیار خودش بود. مادر وپدرش، دوستها و همبازیهاش کنارش بودند. میگفت، میخندید، گلدوزی میکرد، به خواستگاریش میآمدند. گاه کلاغ هم‌از روشاخهٔ انجیر قارقار میخواند واوهیچ نمیترسید. آخر، قارقار کلاغ که‌ترس ندارد. اماصبح که دختر بیدارشد وخودش‌رادرچنان جائی‌دید، دیگر نومیدیش اندازه نداشت. حتی نخواست پرده را بالابزند ونگاهی به‌آن جوان آغشته

بخون بکند. میدانست که اگرهم هزارجان داشته یکیش رادرنبرده است. آمد پائین لب‌حوض، همان جائی که‌دیروزآنهمه اشك‌ریخته بود روی‌سنگ نشست. دستهارا ستون چانه کرد وبه فکرفرورفت. چه سرنوشتی داشت! و این به کیفرچه گناهی بود، نمیدانست. او که با کسی بدی نکرده بود. هرگز دل کسی را بدرد نیاورده بود. خوب و مهربان بود. پس، چرا؟ چرا؟...

یکباره دم پای‌خودش‌چشمش به‌چند برگ تازه افتاد که شبانه‌اززمین درآمده بود؛ ودرست همان گیاهی بود که میخواست. خدا! انگار دنیارا به اوداده‌اند. دیگرفکرنکرد که زحمتش به‌نتیجه خواهد رسید یانه. برگهای سبز براق را با دوسه جور گیاه دیگر که میشناخت کند وآورد. دوتا سنگ صاف هم‌جست وباآب شست وگیاه‌ها را خوب سابید. مرهمش درست شد. بسروقت جوان رفت. بقدرت خدا هیچ تغییری درحالش پیدا نشده بود. نه بهتربود، نه بدتر؛خون‌زخمهاش‌هم به‌همان سرخی، به‌همان تازگی.پیراهنش راکنارزد واطراف زخمهارا باآب‌شست‌وازآن مرهم رو هر کدام گذاشت. درست کفایت می کرد. یك ذره‌اش زیادنیامد. دخترباز کمی آنجا ماند.ذوقی بدل داشت. انگارهم‌اکنون میبایست زخمها خوب‌بشود وجوان‌چشم باز کند ومثلا ازاوآب بخواهد. ولی،نه. این کار که‌معجزه نبود. دخترلبخندی زد و ازاطاق بیرون رفت. دیگرحوصلهٔ بیکارماندن نداشت. یك‌چیزی اورابه‌این دخمهٔ خاموش‌دلبسته کرده بود.انگار خانهٔ خودش‌بود. نمیتوانست‌آنراخاك گرفته ومتروك ببیند. ازدرخت‌سرو گوشهٔ باغچه شاخه‌ای کند وباآن‌شروع کرد اطاقهارا یك‌یك جارو کردن و گرد گرفتن. وقتی که ازکاریك اطاق فارغ میشد، درش راچفت می بست وبه سراغ یکی دیگرمیرفت. اما دلش طاقت نمی‌آورد؛ گاه‌سری به جوان‌میزد که ببیند زخمهاش درچه‌حال‌است... تا نزدیك غروب کارش همین بود. خسته شد. کنارحوض‌آمد ودست‌وروشست، و باز روهمان سنگ دیروزی نشست وبه آب روان چشم دوخت. از سایهٔ غروب‌وازشرشر نازك‌آب‌وازهوای‌بیحرکت وخاموش دلش گرفت.شعرهائی درغم تنهائی وبی‌همزبانی بیادآورد و زمزمه کنان اشک ریخت. هوا که تاریك‌شد، مثل شب پیش به‌اطاق رفت وسرش‌را روزمین گذاشت وخوابید.

باری، چندروزی به‌این منوال گذشت.دخترصبح پامیشد، برگهای‌تازهٔ گیاه هارا میچید ومرهم درست میکرد و رو زخم جوان، که راستی‌راستی انگارداشت جوش میخورد وخونش کم کم بند میآمد، می گذاشت. بعدش به

سراغ اطاقهای دیگرمیرفت که جارو کند. دم غروب هم لب‌حوض می‌نشست وشعرمیخواند و بی‌اختیاراشك میریخت. تایك روز، که زخمهای روسینه‌دیگر تقریباً هم‌آمده بود. دختر ضربان آهستهٔ قلب جوان راحس کرد. خدایا! چه بگویم چه شادی به‌اودست داد! لبهاش، پره‌های بینیش ازشورشعف میلرزید. دلش میخندید. نگاهش میخندید. هرگزبه عمرش این‌جورلبریز از خوشی نبود. ازذوقی که داشت، درست نتوانست به‌کارش برسد. دمبدم میآمدودست به‌قلب جوان میگذاشت که ببیند اشتباه نکرده است. نه. قلب میزد. گرچه بسیارضعیف، ولی میزد، میزد. شکی نبود. آنروزدیگرسایهٔ غروب، شرشر آهستهٔ آب وخاموشی هواهیچ رنگ ملال نداشت. دختر میخندید. میخندید. برمرگ چیره‌شده‌بود!

ولی، افسوس! فیروزی برمرگ به‌این‌آسانی نیست. باید بهاش را تمام کمال پرداخت. صبح روزدیگر که دختر آمد مرهم درست کند، گیاهش برگ تازه نداشت. جوانهٔ نیم پژمرده‌ای بود وبس. دختردلگیرشد. اما اهمیت نداد. کمی آب پای گیاه پاشیدورفت به‌کارخودش مشغول شد. عصر که سری به جوان زد، دیدزخمهاش‌سر باز کرده‌است‌وازش خونابه‌میچکد. انگار طاق روسرش فروآمد. باعجله رفت که برگهای گیاه را هرچه هست‌بکندو مرهم درست کند. دید همان جورپژمرده است. چنان دلش بدردآمدوگریه سردادکه بیادنداشت هرگزتلخ‌تراز آن گریسته باشد. اشکها قطره‌قطره از گونه‌هاش میچکیدوانگار پیش‌پای او گیاه راآبیاری میکرد. چقدرآنجا ماند؛ نمیدانم. هواتاریك‌تاریك‌بود که رفت و گرسنه سرببالین گذاشت. فردا صبح خسته ودل شکسته بیدارشد. زخمهای جوان مثل زمین خشکیدهٔ باتلاقی دهن باز کرده بود. دختراز نومیدی شانه بالاانداخت. آهسته وسنگین از پله ها پائین رفت که دست‌وروش را لب حوض بشوید. عجب! گیاهش همان‌یك شبه برگهای بزرگی درآورده بود، هرکدام باندازهٔ یك کف دست، پهن، سبز، شاداب. یعنی‌چه؟ این‌چه گیاهی بود که میبایست بااشك‌آبش داد؟ ولی، خوب، حالا که آب ازچشمهٔ چشم میخواست، دختردریغ نداشت. گیاهش را، گیاه نازنینش را، بااشک پرورش میداد: اشک تنهائی، اشک انتظار، اشک اضطراب، اشک شادی، اشک دوستی های گذشته، اشک امید های آینده...

دیگر جای درنگ نبود. سررشته بدست دختر آمده بود. یك

هفته نگذشت که زخمهای سینه کاملا جوش خورد . زخم پای گلو ، باآنکه عمیق بود ، کم کم خوب شد . ازجوان ناله‌ای بگوش رسید که باندازهٔ اولین احساس ضربان قلب او دل دختررا لبریزازشادی کرد . اما زخم پائین‌شکم انگارسرخوب شدن نداشت . تا سرش هم میآمد زیرش آماس میکرد ، و دختر میبایست با سنجاق چارقدش چرکش را دربیارد . وخوب، دختر بود، ازاین کارشرم داشت : جوان ، گرچه هنوز چشمش بسته‌بود ، اما دیگر کاملا حس داشت ، میفهمید ، گاه‌آب میخواست ، « مادرجان ، آخ مادرجان ! » می گفت . چند روز ، چند هفته گذشت . نمیدانم . اطاقها همه‌جاروشده بود. علفهای هرزحیاط وشاخ‌وبرگ‌زیادی درختها که فضارا تاریك میکردهرس شد وتوزیرزمینی که پای ایوان‌بود ریخته شد. حالا باغچه با خرمن گلهای پانیزه‌وآن‌آب‌صاف حوض جلوهٔ خوشی داشت . دخمهٔمتروك، خانهٔ پرصفائی شده بود . دخترجز پرستاری‌جوان ومراقبت ازآن زخم‌ناسورکاری نداشت. حوصله‌اش سرمیرفت . تا یک روز ، پس ازآنکه زخم را پاك کرد ، باز مادهٔ سفت چرکی را زیر انگشتهایش حس کرد ؛ یکسر غیظش گرفت . نمیدانست چکار کند . آخر، دندان روجگر گذاشت واطراف زخم را با هر دودست گرفت وضمن آنکه فشارش میداد ، دهانش را روش گذاشت و به قوت مکید . یکباره دهانش از چرك وخونابه پرشد . جوان فریاد بلندی کشید آخ ! ...

دختر ، با دل بهم خورده و چشمی که سیاهی میرفت ، خودش را بحوض رساند . وقتی که ازسرحوض برگشت ، جوان با نگاه تبدارچشمهای نوگشوده‌اش پیشواز دختررفت . با هزارزحمت نشست وآغوش‌باز کرد. دختر باچشم اشک آلود ولب خندان دوید و خودش را باورساند . جوان زمزمه میکرد :

«روح من ! آمدی ، یافتمت ! یافتمت !»

بیرون آفتاب بودو نسیم ازدورطنین زنگ های قافله‌ای‌را با خودش میآورد ...

چند کشف علمی

۱ـ باتری نشاط (از عملیات پزشکی) . پروفسور یفسئی ـ چرنیافسکی دانشمند شوروی دستگاهی ساخته‌است که‌ذرات آبی را که بوسیلهٔ ریز ترین ذرات برق موسوم به «یون» اشباع‌شده بشکل ابر دراطراف خود پراکنده می کند.

ذرات آب آمیخته بایون که این دستگاه ایجاد میکند بیماری فشار خون را معالجه میکند ودرعلاج نقائص روماتیسمی و بسیاری از بیماریهای دیگر قلب نتایج خوب میدهد .

یکی از دستگاههای این پروفسور در درمانگاه کارخانهٔ بارچه بافی تاشکند نصب شده است :

دوطاس کم عمق را در نظر مجسم نمائید که‌درروی یکدیگر قرارداده شده باشد ، قطر دایرهٔ طاس زیرین قریب دومتروبالائی تا یك متراست. ازسوراخهای ریز ، آب بشکل رشته‌های باریك بر اثر دو آتموسفر فشار فوران میکند و بطاس بالا برمیخورد و بشکل ذرات گرد مانند درمیآید و هوای اطراف را با یون ها اشباع میکند . دورهٔ آزمایش ازیك تا ۱۵ جلسه است که هردفعه از۲۵تا۳۰دقیقه طول میکشد .

باین درمانگاه اشخاص سالم هم که اندکی خسته شده‌اند مراجعه میکنند و بعد از یك جلسه هیدرو ـ یونیزاسیون ، خستگی آنها چنان رفع میشود که گوئی اصلا وجود نداشته است وبا شادابی ونیروی سرشار بکار میپردازند . بی جهت نیست که این دستگاه را « باتری نشاط » نامیده‌اند .

این معالجه درمؤسسات صنعتی ازبکستان ، مسکو ، اورال وبسیاری از نقاط دیگر اتحاد شوروی متداول شده است .

اسلوب جدید معالجه که ازطرف پزشکان تاشکند پیشنهاد شده است توجه دانشمندان خارجی را جلب کرده است . پزشکان امریکائی که در

ازبکستان مهمان بودند طرق معالجهٔ برخی بیماریها را ازین راه مورد مطالعه قراردادند. تاسیسات طبی چین وهندوستان ومصرهم مدارك واطلاعات تحقیقات وبررسیهارا خواسته‌اند.

۲ـ کشف بیماری سرطان با معادلهٔ ریاضی. تشخیص بیماری سرطان دراوایل بیماری میسر است. آلکساندر ـ چیژوفسکی باین نتیجه رسیده وتوانسته است معادلهٔ ریاضی پیدا کند که حرکت اریتروسیت ها را درمجاری خون وصف میکند. درخون آدم سالم تعداد معینی گویك (گلوبول) های قرمزوجود دارد. بیمارشدن جسم، این وضع را مختل میسازد وتعداد اریتروسیت‌ها را تقلیل میدهد. یکی از فرمولهای ساختمان خون اجازه میدهد که بیماری سرطان در بدوی ترین مراحل آن تشخیص داده شود.

۳ـ بنزین سفت ـ درمقابل ما تکه ها وقطعات سفید وخاکستری و مایل بزردی که شبیه به یخ یاآجرسفید است قراردارد. آنها را میتوان با کارد برید یاشکست.

این چیست؟

ـ این بنزین است! اینهم نفت است...

همهٔ اینها نتیجهٔ آرزوی تحقق یافتهٔ پروفسوربارس ـ ایوانویچ ـ لوسئف سرپرست آزمایشگاه منابع مواد سوختنی فرهنگستان علوم است. تکه‌ها وقطعات مذکورمایعاتی است که میتوان آنها را مثل هیزم حفظ کرد وحمل ونقل نمود. گرچه مشکل بتوان هیزم را در ۱۰۰ درجه حرارت حفظ کرد وحال آنکه بنزین سفت این اندازه حرارت را تحمل میکند. هیزم تر نمیسوزد ولی بنزین سفت را میتوان بی آنکه زیانی بکیفیت آن برسد، درآب هم نگاه داشت.

ایوانوویچ بتکهٔ کوچکی از قطعهٔ بنزین جامد شده کبریت سوزانی نزدیك میکند. فوراً شعلهٔ بیدود زبانه میکشد. شکارچیان، زمین شناسان و ساکنان مناطق قطبی میتوانند بسرعت روی آن، آب بجوشانند یا غذا تهیه کنند. «الکل خشك» که معمولا مورد استفاده واقع میشود، حرارتش پانزده بار کمتراست وبوی نامطبوعی دارد وقیمتش هم خیلی گران است.

ساکنان مرکز «واستوك ـ۱» درقارهٔ قطب جنوب از بنزین سفت خیلی تحسین کرده‌اند. اکنون هم کشتی «کوئوپراتسیا» که عازم مراکز

تاسیس یافتهٔ قارهٔ قطب جنوب است وخواربار ولوازم ووسایل برای آنجا حمل میکنند انبار های خود را با بنزین سفت پر کرده است. بدیهی است که این مقدار بنزین جامد فقط برای آشپزخانه نیست. بآسانی میتوان آنرا مبدل بمایع کرد وبرای بکارانداختن اتومبیلها وکشتیها بکاربرد. قطعات بنزین سفت را درماشین کوچکی مثل ماشین گوشت کوبی قرارمیدهند و از سمت دیگر آن بجای گوشت کوبیده ... بنزین مایع میریزد.

ببینیم بنزین سفت ازحالت مایع درآمده چیست؟

کف صابون غلیظ را که توی لگن رختشوئی دیده اید، بخاطر بیاورید. حالا درمخیلهٔ خود حبابهای آنرا مبدل بقطرات بنزین وآب صابون را هم تبدیل بمادهٔ پلاستیك کنید. سنگ بنزین پروفسور لوسئف همچنین چیزی است.

هنگام تبدیل مایعات باجسام سفت و صلب، مایعات دوچار تغییرات معجز آسامیشود. روغن ماهی، روغن کرچك وسایر دارو ها فاقد طعم نامطبوع وبوی بد خود میشود. مایعاتیکه قطرات آنها ازضربه منفجر میگردد، در حالت سفتی وقتی که بزمین میافتد هیچ خطری ندارد ولی استعداد انفجار را درموقع ضرورت حفظ میکند.

تبدیل مایعات باجسام سفت خدمات گرانبهائی در تمام رشته های اقتصادی وشئون زندگی خواهد کرد. مواد نفتی سفت، اکنون فقط در یك موسسهٔ صنعتی تهیه میشود وحال آنکه باید بعدها بمیزان زیادی افزایش یابد.

در اعماق اوقیانوس

دانشمندان اوقیانوس شناس شوروی، اعضای هیئت اعزامی، با کشتی موسوم به «ویتیاز» که مخصوص تحقیقات علمی است بتازگی کشف بزرگی کرده اند. درنتیجهٔ چندبار دام اندازی دراعماق اوقیانوس توانسته اند از عمق ۱۰۷۱۰ موجودات زندهٔ بسیاری مانند کرمهای دریائی «آکتینوس» و«هولوتوریون» را بدست آورند. ازینرو وجود فعالیت شدید حیاتی درعمیقترین گودال اوقیانوس جهانی «ماریانسکایا» ثابت شده است.

بادستگاههای مخصوص معلوم کرده اند که دامهائی که انداخته اند نزدیك دو کیلومتر در کف اوقیانوس کشیده شده است. اکنون دانشمندان مقیم کشتی «ویتیاز» مشغول بررسیهای آبشناسی درنیمکرهٔ شمالی هستند.

گردآورنده : مهدی مفتاح

آهنگهای موسیقی

موسیقی درایران قدیم رونقی بسزا داشته وموسیقی دانان نیز در دربارسلاطین دارای مقامی ارجمند بوده‌اند. موسیقی قدیم ایران عبارت بوده‌است ازسرود ، آواز (البته نه مانند آوازهای امروز) وقطعات ضربی که غالباً ازبین رفته وجزاسامی آنها چیزی برای ما باقی نمانده است . علت در دست نبودن آهنگهای مزبوراین‌است که دردوران گذشته خط موسیقی کاملی مانند امروزوجود نداشته واگرهم بعضی ها با حروف ابجد وبسبکی‌خاص آهنگهائی ثبت کرده‌اند، آنقدرنارسا بوده که نتوانسته است موجب حفظ و بقای نغمه‌های زیبای دوران گذشته باشد .

استادان فن موسیقی آهنگها را ازبرداشته وشاگردان ازراه گوش و سینه بسینه موسیقی رافرا می گرفته‌اند ، بهمین‌جهت بعضی آهنگها فراموش شده وبرخی هم تغییرات کلی یافته است . قسمتی از آهنگها نیزبا نواهای دیگران مخلوط شده است چنانکه استاد محترم آقای سعید نفیسی دریکی ازمقالات خود راجع بموسیقی چنین نوشته‌اند :

«... موسیقی حالیه اززمان عباسیان شروع میشود وازآن وقت تا بحال بتدریج موسیقی دیگران مانند اعراب‌وترکها وبت‌پرستان تاتارستان، درموسیقی ما نفوذ کرده است وبفرض اینکه اصل آهنگهای قدیم از بین نرفته‌باشد دراثرممزوجیت باآهنگهای دیگران حالت ووضعیت اصلی خود راازدست داده است و برای فهم این مطلب مراجعه بتاریخ و کتب ، دیگر لازم نیست بعکس تخصص صنعتی ودقت درکارصنعتگران بیشترشخص را کامیاب میکندباین معنی که اگریك قطعهٔ معروف را ازدست چند نفراستاد بشنویم هریك بطریقی خاص میزنند ، فقط شباهت بین‌آنها موجود است ولی با هم توافق ندارد.»

اسامی آهنگهائی که درقدیم وجود داشته بسیاراست. آقای‌سعید نفیسی

درمقاله‌ای که درمجلهٔ مهر (سال سوم) نگاشته‌اند یکصد و سی آهنگ اسم برده‌اند که ذکر تمام آنها در اینجا بی‌مورد است ولی بعضی از آن اسامی امروزهم درآوازهای ما وجوددارد مانند: عشاق، چکاوك، نهیب، خجسته، نوروز بزرگ، نوروز کوچك وغیره که بعداً ذکرخواهم کرد.

نگارنده درچندسال قبل بفکر افتادم که اسامی آهنگهای موسیقی ایران را با ذکرشواهدی از شعرای بزرگ جمع‌آوری نمایم وچون دردیوان منوچهری وخسرووشیرین نظامی اسامی بیشتری وجود دارد ازاین‌نظر ابتدا دو کتاب مزبوررا مورد مطالعه قرارداده اسامی هشتاد آهنگ را استنساخ نمودم، ضمنا برای هریك ازاسامی بچندین فرهنگ مراجعه کردم ازآنجمله فرهنگ انجمن‌آرا وبرهان قاطع وفرهنگ آنندراج و عین معانی آنها را استنساخ کرده بعداً مثالی ازحکیم نظامی یامنوچهری آورده‌ام وچون اسامی بترتیب حروف تهجی نوشته شده بعضی اشعار که شاعردرآنها دویا سه اسم گنجانیده ناگزیر در دو سه جا ذکر شده است. اینك میپردازیم به اصل مطلب:

(الف)

آزاد وار - دربرهان قاطع نوشته شده: آزاد وارنام صوتی است ازموسیقی ونام موضعی است ازقرای اسفراین. گویند درآنجا انگوربسیار خوب میشود. منوچهری فرماید:

صلصل باغی بباغ اندرهمی گرید بدرد
بلبل راغی براغ اندر همی نالد بزار

این زند برچنگهای سغدیان پالیزبان
وآن زند برنایهای لوریان **آزاد وار**

کلمهٔ پالیزبان‌نیز اسم یکی ازآهنگهای موسیقی است اما چون اسامی بترتیب حروف تهجی نوشته شده، شرح آن در اینجا بیمورد است و در جای‌خود ازآن نام برده خواهدشد. منوچهری درجای دیگر گوید:

دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی و **آزاد وار** باشد

سبزه بهارونوروز کیقبادی‌نیز نام‌دوآهنگ است که شرحش بعدخواهد آمد.

اشگنه - درفرهنگ انجمن‌آرا می‌نویسد: بکسراول وثالث ونون

معروف است و آن نانی باشد که در آبگوشت ریزه کنند وبعربی آنرا (ترید) گویندو بمعنی چین‌وشکن اندام نیز آمده است ونام نوائی است ازموسیقی. صاحب برهان قاطع نیز عین معانی فوق را ذکر کرده است. منوچهری گوید:

مطربان ساعت بساعت با نوای زیر و بم
گاه سروستان زنند امروزو گاهی **اشگنه**

شاید دربادی امر نام اشگنه بنظرما عجیب باشد اما بطوریکه بعداً خواهیم دید اغلب آهنگها بمناسبتی ساخته میشده و اسامی آنها چندان بی مسمی هم نبوده‌وشاید اشگنه نیزاز آن قبیل بوده است.

ارجنه - بفتح اول وثالث ونون، نام دشتی است در فارس. گویند امیرالمؤمنین (ع) سلمان را درآن دشت ازچنگ‌شیر نجات‌داده‌ونام نوائی ولحنی است ازموسیقی. منوچهری فرماید:

گه نوای هفت گنج وگه نوای گنج گاو
گه‌نوای دیف رخش‌وگه‌نوای**ارجنه**

هفت‌گنج وگنج گاوودیف رخش نیزاسامی آهنگهائی است‌که بعداً شرحش خواهدآمد.

افسرسکزی - فرهنگ‌انجمن‌آرا مینویسد: افسرسکزی نام نوائی است ازمصنفات باربد - رشیدی گفته که نام سازی بوده بسیستان متعارف وقت، چه سکز کوه سیستان راگویند وسکزی منسوب بسیستان واین‌یای نسبت است مانند اصفهان واصفهانی .... برهان قاطع مینویسد نام سازی باشدکه نوازند ونام تصنیفی است ازتصنیفات باربد. منوچهری گوید:

بگیربادهٔ نوشین ونوش‌کن بصواب
به بانگ‌شیشم یا بانگ**افسرسکزی**

شیشم نیز اسم نوائی است و نام سازی نیز هست که شرحش خواهد آمد.

(ب)

باغ سیاوشان - این اسم درفرهنگ‌های آنند راج وانجمن‌آرا و برهان قاطع بمعنی نام نوائی است ازموسیقی. منوچهری فرماید:

سندس رومی در ناروان پوشانند
خرمن مینا بر بید بنان افشانند

زند دانان، بهی زند زبر بر خوانند
بلبلان وقت سحر زیروستا (۱) جنبانند
قمریان راه گل و نوش لبینا دانند
صلصلان **باغ سیاوشان** با سروستاه

راه گل و نوش لبینا وسروستاه نام آهنگ موسیقی است.

باغ شیرین - فرهنگ انجمن آرا مینویسد نام نوائی است ازموسیقی. دربرهان قاطع هم همین معنی مذکوراست ونیزنوشته است که نام لحن چهارم است ازسی لحن باربد. نظامی فرماید:

چوکردی **باغ شیرین** را شکربار — درخت نازرا شیرین شدی بار (۲)

باغ شهریار - در فرهنگ های انجمن آرا وبرهان قاطع وآنندراج راجع باین لغت چیزی نوشته نشده ولی نام نوائی است ازموسیقی. دربعضی ازنسخ دیوان منوچهری این کلمه باغ شهریار ودر بعضی نسخه‌ها هم بند شهریار نوشته‌شده. فرهنگ انجمن آرا مینویسد: بند شهریار بکسر ثالث نام نوائی است ازموسیقی. منوچهری گوید:

صلصل بلحن زلزل وقت سپیده‌دم — اشعار بونواس همی خواند وجریر
برسرو، زندباف زند **باغ شهریار** — برید، عندلیب زند تخت اردشیر

تصور میرود باغ‌شهریار وبندشهریار هردو نام یك آهنگ باشد. تخت اردشیر نیز نام نوائی است.

باروزنه - فرهنگ آنندراج می‌نویسد نام نوائی است‌از موسیقی وبه زای فارسی‌هم بنظر آمده. درفرهنگ انجمن آرا وبرهان قاطع نیز بمعنی نام نوائی است ازموسیقی. منوچهری فرماید:

ساعتی سیوار تیر وساعتی کبك دری
ساعتی سروستاه وساعتی **باروزنه**

سیوارتیر وکبك دری نام نوائی است.

بانگ سبزه - نام نوائی‌است ازموسیقی. درفرهنگ‌هاراجع باین کلمه چیزی نوشته نشده. نظامی گوید:

چو **بانگ سبزه** در سبزه شنیدی — زباغ سبزه، سبزه سر دمیدی

سبزه درسبزه نیز نام‌نوائی دیگر است.

---

(۱) سه تا یاستا نام سیم سوم سازاست.
(۲) شدی باغ‌ازز‌مین بوسش‌شکرخوار (فرهنگ آنندراج)

بشگنه - در دو نسخهٔ مختلف دیوان منوچهری این کلمه بسگنه نوشته شده ولی درفرهنگ انجمن آرا و آنندراج بشگنه ضبط است که بروزن اشگنه ونام نوائی است ازموسیقی چنانکه منوچهری فرماید :

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر
گاه نوروز بزرگ و گه نوای **بشگنه**

زیر قیصران ونوروز بزرگ نام نوائی است .

(پ)

پالیز بان- برهان قاطع مینویسد: باغبان و بستان بان ودهقان ونگاهبان ونگاهدارندهٔ فالیزرا گویند ونام صوتی هم هست ازموسیقی . درفرهنگ انجمن آرا نیز بهمین معنی آمده و نویسد پالیز بان بمعنی نگاهدارندهٔ باغ و بستان و پالیز است ودرین معنی حکیم اسدی گفته است :

که مهمان چوسیر آید از میزبان   بزشتی برد نام **پالیز بان**

ونیز لامعی گرگانی گوید :

پالیز چون بهشت شد اکنون مگر گشاد
بر مدح خواجه عمدا پالیزبان زبان

دیگر بمعنی نوائی است از موسیقی ، ظاهراً آن نوا ازفالیزبانی معروف شده . منوچهری گوید :

این زند برچنگهای سغدیان **پالیز بان**
وآن زند بر نایهای لوریان آزادوار

(ت)

تخت اردشیر - درفرهنگ انجمن آرا و برهان قاطع بمعنی نام نوائی از موسیقی آمده است .

منوچهری گوید :

بلبل بشاخ سرو برآرد همی صفیر
ماغان بابر نعره برآرند از آبگیر
قمری همی سراید اشعار چون جریر
صلصل همی نوازد یکجای بم وزیر
چون مطربان زنند نوا **تخت اردشیر**
گه مهرگان خردك وگاهی سپهبدان

مهرگان خردك وسپهبدان دو نوا از موسیقی است .

درجای دیگر منوچهری گوید :

بر بید، عندلیب زند بند شهریار   برسرو، زندباف زند **تخت اردشیر**

ونیز گوید :

گاه زیر قیصران وگاه **تخت اردشیر**

گاه نوروز بزرگ وگه نوای بسکنه

تخت طاقدیس - برهان قاطع نویسد تخت طاقدیس تختی بوده‌است چند طبقه که صور جمیع بروج و کواکب‌را برآن نقش نموده بودند و آن از فریدون بخسروپرویزرسیده بود. گویندتمام عساکرخسرودرطبقات آن جا میشده‌اند! ونام لحن پنجم است ازسی‌لحن باربد ونام نوائی هم هست از موسیقی. نظامی فرماید :

چو **تخت طاقدیسی** سازکردی   بهشت از طاقها در بازکردی

مراد ازتخت‌طاقدیس شاید طاقدیسی باشدکه خسروپرویز بنا نهاد. چنانکه فردوسی گوید :

زتختی که خوانی ورا طاقدیس   که بنهاد پرویز در اسپریس

دنباله دارد

جهانگردان فرانسوی

عده‌ای ازجهانگردان فرانسوی واعضای انجمن فرانسه وشوروی کارخانهٔ اتومبیل‌سازی مسکورا بازدیدکردند. بیش ازهزار تن‌ازکارکنان کارخانه در عمارت ابزارسازی حضور یافتند. سرگئی بوشویف تراشکار عضو هیئت مدیرهٔ انجمن بمهمانان تهنیت گفت.

رنه - بوررللوفرانسوی به‌تهنیت او پاسخ داد. سپس ازطرف انجمن هنرهای‌خودآموزکاخ فرهنگ‌وکارگاههای‌کارخانه کنسرتی‌داده‌شد.مهمانان فرانسوی بروی صحنه آمدندوآوازی دربارهٔ مسکواجرا کردند. کارکنان کارخانه‌هم باآنان‌هم‌آواز شدند وآواز «اینجا پاریس‌است» را خواندند.

پاداش استادان هنر

در نمایشگاه جهانی بروکسل

روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه اوت در نمایشگاه جهانی بروکسل ایام ملی اتحاد شوروی برگزار شد که با موفقیت زیاد پایان یافت. این حقیقت بهترین گواه پیشرفت هنر شوروی است که هیچیك از برنامه‌های هنری کشور های دیگر اینهمه تماشاگر نداشت. دستهٔ رقص ملی بسرپرستی ایگور ـ مائیسه‌یف، که تا کنون در بسیاری از کشورها شهرت یافته‌است، بسرافرازی و افتخار نایل گردید. «تیس» منقد تئاتری روزنامه «لانترن» در خصوص نمایشهای این دسته چنین گفته است: «این نمایشها از حدود تصور خارج‌است». بالت شوروی ودسته های آوازجمعی وخوانندگان سولیست و نوازندگان ودسته های مختلط آواز هم در نمایشگاه بروکسل هنرنمائی کردند.



علا ـ علایف هنرمند تاجیك (نوازندهٔ دف)

آثار نقاشان هنرمند و کارهای سیاه قلم وساخته های پیکرسازان شوروی مطلوب تماشاگران واقع شد. داوران مسابقات که برجسته‌ترین نمایندگان علم وهنرجهان درمیان آنها بودند ببهترین آثاریکه نمایش داده شد پاداش وجایزه دادند. دررشتهٔ هنر تصویری، عالیترین جایزه (گراندپری) نصیب

این اشخاص گردید:ی . ووچه تیچ- برای تصویر لنین و پیکر استعاری موسوم به «شمشیرها را بگاو آهن تبدیل کنیم» و تصویر اشتروبل (پیکر تراش مجارستانی) که باسنگ خا را ساخته بود؛ س. کونتکوف - برای تصویر خودش و پیکر نیم تنهٔ داستایفسکی ، یـو . تولین نقاش هم برای تصویر موسوم به «رودلئنا درسال ۱۹۱۲». عده‌ای از نقاشان و از جمله ف . فیوئیسکی برای ساختن پیکر موسوم به « قویتر از مرگ» بدریافت تقدیر نامهٔ افتخاری نایل گردیدند. نقاشان شوروی ۹ مدال طلا و ۲۰ مدال نقره و ۲۷ مدال برونز بدست آوردند. بـرای ماکت دکوراسیون نمایش «هاملت» به‌و. ریندین گواهی نامهٔ افتخاری داده‌شد. اتحادیهٔ نویسندگان بـرای طبع ونشر کتابها بزبانهای بسیاری ازملل جهان و ترجمهٔ آثار مؤلفان خارجی واتحادیهٔ آهنگ سازان برای تبلیغ و ترویج موسیقی کلاسیك ومعاصر و نقاشان تئاترها برای ماکتهای نمایشها بدریافت مدالهای طلا نایل شدند .

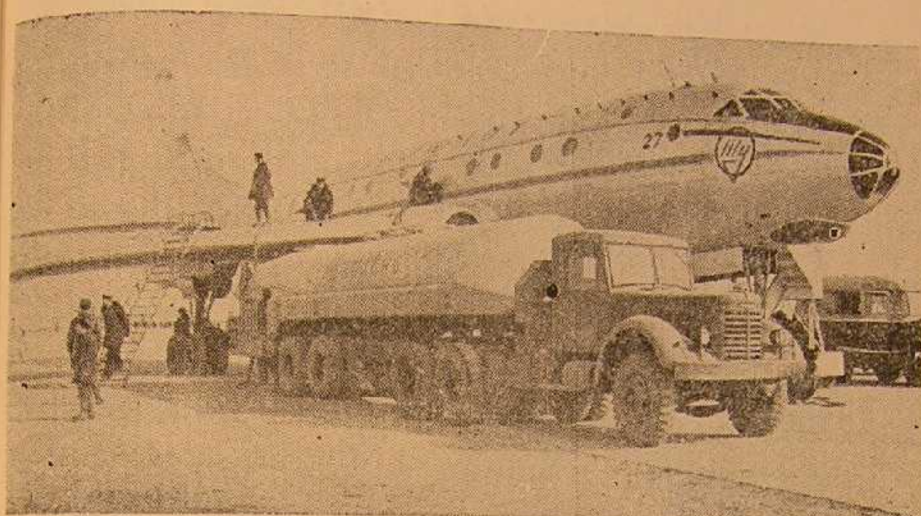


«شمشیرها را بگاو آهن تبدیل کنیم»

نقاشان تئاترهـای شوروی ۱۵ مدال نقـره و ۸ مدال برونزهم دریافت کردند .

جوایز و گواهی نامه‌ها ومدالهای مخصوص هم برای اشیاء جداگانهٔ مورد نمایش و بخشهای غرفه های این نمایشگاه داده شده است .

بهیئت کارکنان کارخانهٔ تراکتورسازی استالینگراد و کارخانهٔ یاتاقان سازی و برخی مؤسسات صنعتی و تاسیسات علمی و تحقیقی اتحاد شوروی



نیزجایزهٔ بزرگ نمایشگاه عطا شده است .آ. توپولف طراح وسازندهٔ هواپیما برای ساختن هواپیمای «تو-۱۱٤» بدریافت جایزهٔ بزرگ نمایشگاه نایل شد . ازحیث تعداد مدالهای طلا و نقره و برونزدریافتی، اتحادشوروی درمیان کشورهای شرکت کننده مقام اول را بدست آورده است.

صلح دوستی

از: استاد بزرگ سعدی شیرازی

اگر پیل زوری ، و گر شیر چنگ
بنزدیك من ، صلح بهتر که جنگ
بمردی ، که ملك سراسر زمین
نیرزد ، که خونی چکد بر زمین!

گل را که وفائی نبود ، بوی تو دارد
عمری که نماند بکسی خوی تو دارد

مالی شیرازی

قوی‌تر از مرگ . اثر: ف . فیوئیسکی

س . وسنوفسکی
عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم

ایگور - کورچاتوف

دانشمند بزرگ اتمی

بزرگترین دانشمند فیزیك دان شوروی است . من که شخصاً کورچاتوف را میشناسم وچندی با او کار کرده‌ام ، می‌خواهم مطالبی دربارهٔ او بگویم :

کورچاتوف درسال ۱۹۰۳ دریك آبادی کوچك کارگری در اورال ، متولد گردید . پدراومساح بود . در سن ده سالگی باخانوادهٔخود بشهر «سیمفه روپل» رفت ودرآنجااقامت گزید ودورهٔدبیرستان راگذرانید و وارد دانشکدهٔ فیزیك و ریاضیات دانشگاه کریمه شد ودرسال ۱۹۲۳ تحصیلات‌خودرا با موفقیت‌تمام کرد.



کورچاتوف فعالیت علمی و تحقیقی خود را در رشتهٔ فیزیك در انستیتوی پلی تکنیك بادکوبه‌آغاز کرد. وی‌باجسام بسیط وعائق‌متوجه گردید که‌ازچه‌راه‌میتوان‌آنهارا هادی‌برق‌نمود. درسال۱۹۲۵کارمند علمی انستیتوی فیزیك و فنی لنینگراد شد. در آن مؤسسه که در اوان تشکیل حکومت شوروی تأسیس یافت و آکادمیسین آ . یوففه دانشمند شوروی عهده‌دار ریاست‌آن بود ، علمای بزرگی پرورش یافته‌اند که‌کورچاتوف هم یکی از آنهاست .

درنخستین‌سالهای‌فعالیت درانستیتوی‌لنینگراد، کورچاتوف به‌بررسی اجسام بسیط عائق ادامه داد . درحین بررسی خواص الکتریکی بلور های

نمك سگنتت (۱) (ترترات دوسود وپتاس) کشف کرد که مولکولها در بلورها نسبت به‌شارژالکتریك خود قرار گرفته‌اند و بهمین علت ماده‌دارای پولاریزاسیون خود بخود میباشد (تابع میدان الکتریکی خارجی نیست). کشف این پدیدهٔ جدید فیزیکی که اکنون سگنتتو - الکتریك نامیده میشود، منابع جدیدی به‌تکنیك داد ودرسالهای اخیردردستگاههای مختلف الکترو تکنیك و رادیو تکنیك، در ماشینهای حساب و غیره بیش‌از پیش متداول گردیده و بسط یافته است.

کورچاتوف باتفاق‌همکارش پ. کوبنکواساس تئوری اتمی سگنتتو - الکتریك را بوجودآورد ورشتهٔ علمی‌جدیدی در فیزیك اجسام‌صلب گشود.

اولین بار در بهار سال ۱۹۳۲ درانستیتوی‌لنینگراد کورچاتوف را ملاقات کردم. وی مردی اجتماعی وفعال و دانشمندی با استعداد ودرعین حال شخصی بسیارساده، حساس و بانشاط ومورد‌علاقهٔ همکاران وشاگردانش بود ونفوذ کامل درآنان داشت. سعادت با من یاری کرد که از اطلاعات و سخنرانیهای او استفاده کردم. مطالبی که بیان میکرد کامل وازجهات علمی وصراحت ووضوح حیرت انگیز بود.

درسال ۱۹۳۲ بررسی منظم ومتوالی هستهٔ مرکزی اتم را که در آن سالها تازه شیوع یافته بودآغاز کرد وفعل وانفعال های هستهٔ مرکزی را که‌تحت تأثیرتیرباران کردن‌اتمها بوسیلهٔ‌دسته‌های نوترونها بعمل میآید مطالعه‌نمود. موضوع رادیوآکتیویتهٔ مصنوعی که‌درآنزمان‌بوسیلهٔ ایرن - کوری وفردریك - ژولیودانشمندان فرانسوی کشف شده بود توجه اورا جلب کرد.

کورچاتوف در ضمن مطالعهٔ این امر باتفاق همکاران خود دومین کشف علمی جالب توجهی نمود که عبارت بود از پدیدهٔ ایزومه‌ری (وجود چند ماده که دارای ترکیب عنصری یکسان یعنی فرمول شیمیائی واحد هستند) هسته های مرکزی اتم عناصررادیوآکتیویتهٔ مصنوعی. بررسی ایزومه‌ری هسته های مرکزی اتم ازطرف جمعی از دانشمندان شوروی به سرپرستی کورچاتوف وایجاد این‌تئوری نقش‌مهمی درترقی وتکامل فیزیك اتمی داشت.

ازمطالبی که کورچاتوف درمطبوعات شوروی درج کرد وهمچنین

(۱) بفرانسه سنیت Segnette گفته میشود.

از سخنرانی که در مرکز اتمی هاروئل هنگام مسافرت هیئت نمایندگی شوروی بانگلستان ایراد نمود ، تحقیقات وسیع ومهمی که دررشتهٔ فیزیك اتمی و فیزیك هیدروژنی در انستیتوی اتمی فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س. تحت ریاست کورچاتوف انجام می‌گیرد بر تمام جهانیان معلوم گردید .

اخیراً هنگامی که برای انجام یك مأموریت علمی بانگلستان رفته بودم موفق شدم با جون - کوکروفت دانشمند فیزیك‌دان معروف انگلیس صحبت کنم واو بمن گفت که سخنرانی کورچاتوف دراو و همکارانش تأثیر زیاد نموده وازموفقیتهای کورچاتوف ودانشمندان شوروی که تحت سرپرستی اوفعالیت میکنند بسیارخشنود شده‌اند .

کورچاتوف نه‌تنها دانشمند نامداریست که علم را با اکتشافات و اختراعات مهم خود غنی کرده ، وی معلمی با استعداد ومربی خوبی برای جوانان دانش دوست است .

در سپتامبر ۱۹۴۳ کورچاتوف بپاس خدمات علمی وموفقیت های نمایان خود بعضویت پیوستهٔ فرهنگستان علوم اتحاد شوروی انتخاب شد . عنوان با افتخار قهرمان و نشان ها و جوائزی نیز باو اعطا شده است.

دلی‌دارم

براه عشق ، نه‌جائی ، نه‌منزلی دارم
بناله چون جرس کاروان دلی دارم

مایل هندوستانی

مرغ گرفتار

نه گرفتار بود ، هر که فغانی دارد   نالهٔ مرغ گرفتار نشانی دارد

مجمر اصفهانی

حبیب یغمائی

احوال و آثار

ملك‌الشعرای بهار



بمناسبت هفتمین سال وفات مرحوم ملك الشعرای بهار، ساعت هشت بعدازظهر روزسه‌شنبه ۲۷ خرداد ماه ۱۳۳۷ مجلس یاد بودی درانجمن تشکیل یافت که بسیار باشکوه بود.

نخست تیمسار سرتیپ نقدی‌مدیرعامل انجمن جلسه را افتتاح کردند و از آن پس دانشمند محترم آقای حبیب یغمائی دراحوال وآثارمرحوم بهارسخن راندند. سپس بانودیهیم اشعاری از بهار را خواندند و در پایان جلسه فیلمی نمایش‌داده شد.

بنظر بسیاری‌ازحضار بصیر، جلسه‌ای باین‌لطف‌وگرمی کمتر تشکیل‌شده است. دراین باب، ارباب‌جرایدبتفصیل سخن‌راندند وتصاویری‌نیز منتشر ساختند. مجلهٔ‌پیام‌نوین که‌درج احوال وآثارشعرا وهنرمندان‌معاصررا باستناد صحیح از وظایف خود می‌شناسد، متن سخنرانی آقای یغمائی را درنخستین وهله‌بنظر خوانندگان ارجمندمی‌رساند:

نخستین کلمهٔ اخلاص، تقدیم سپاسگزاری‌است از تشریف‌فرمائی خانم‌ها و آقایان وتشکیل چنین محفلی ادبی .

سپاس دارم ازین برگزیده مهمانان
همان سپاس که از لطف میزبان دارم

امروزدرطهران انجمن‌ادبی وفرهنگی که عنوانی شایسته‌داشته‌باشد، نیست، واگرهم انجمن‌هائی خصوصی بنام‌ادب دربعضی ازخانه‌ها تشکیل‌یابد غالباً باقتضای وقت ، دکان کسب وتجارت است . گردانندگان این انجمن‌ها نه‌تعهد اخلاقی دارند که ازبزرگان علم‌وادب تجلیل کنند ونه‌نیروی‌دریافت کنه معانی ونتایج‌چونین کارهارا .

برای‌مملکتی که ازادب‌وعرفان سرمایه‌ای‌هنگفت دارد وشهرت‌جهانی آن بیشترازین فضیلت‌است ، داشتن انجمن ادبی ازوظایف اولیه‌است . من بارها مخصوصاً وقتی‌تصدی ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ راداشتم این نکته‌را بادلایلی آشکاردرطی‌پیشنهادها گوشزدکردم ومتاسفانه نتیجه نبخشید.

تاریخچهٔ تشکیل انجمن‌های ادبی ازدیرباز ، مخصوصاً درنیم قرن اخیر(که بنده شخصاً اطلاعاتی‌دقیق‌دارم)خودموضوعی جالب وقابل‌ذکرست واگرتوفیق رفیق افتاد، درین‌باره‌سخن خواهم‌راند . اکنون‌وظیفه‌رامقصور می‌کنم به‌سپاسگزاری ازانجمن محترم روابط فرهنگی ایران وشوروی که چنین‌مجلسی باشکوه‌رافراهم آورده‌اندوازاستادی بزرگ تجلیل‌می‌فرمایند .

معمولا درسخنرانی باید مطلع ومقطعی درنظرگرفت وچون مؤلفی دقیق، هرفصل وبابی‌را بجای‌خویش آورد ونظم وترتیبی مناسب بکاربست. ازحضار محترم استدعامیکنم بنده‌را ازرعایت این مقررات معاف‌فرمایند و آزادی مطلق بخشند . من‌مطالب وحکایات واشعاری‌چند آمیخته ودرهم ، ازاینجا وآنجا، ساده وبی‌پیرایه، بعرض میرسانم . شما درضمن این‌بیانات ، حقائقی‌را اززندگانی‌شخصی واجتماعی وخصائل وفضائل شاعری‌بزرگ که هفت سال پیش جثهٔ مسکینش در تودهٔ خاکی گران ، نهفته شده است ، در خواهید یافت .

بنده بیش ازسی سال بامرحوم بهار معاشرت ودوستی داشته‌ام . در رنجها وراحتها، درسفروحضر بااو بوده‌ام . حق‌تربیت واستادی برمن‌دارد.

ازوقایع زندگانی او چندان اطلاع دارم که اگر فراهم آید، خود کتابی خواهد شد که هرگونه صفات استادرا خواهد نمود، چنانکه ابوالفضل بیهقی در کتاب خویش، صفات استاد خود را بادقائقی که براهلش پوشیده نیست بدرستی و راستی نموده است.

اما تصدیق می‌فرمایند، دراینجا مجال نیست که همهٔ دانسته‌ها باز گفته شود. نظر شمارا نمی‌دانم، اماخود بحقیقت گفته‌های خودایمان دارم زیرا این همه ازمشاهدات ومستدرکات خودم هست. نه‌لازم می‌دانم ونه‌سزاوار که پیرایه‌ای ازمبالغه واغراق بر آن بسته‌شود.

آغازشاعری

مرحوم بهار نقل میکرد: پس ازمرك پدرم که منصب ملك‌الشعرائی آستانهٔ قدس رضوی‌را بمن دادند، درجشن‌ها قصایدی می‌خواندم که باور نمیداشتند جوانی هجده‌ساله چنان شعر بگوید، باین مناسبت مکرر برمکرر امتحان‌هائی ازمن کردند. ازجمله روزی درمحفلی که جمعی ازادبا حضور داشتند مقررشد که‌رباعئی بگویم که چار کلمهٔ «تسبیح، چراغ، نمك، چنار» درآن باشد. این رباعی را بفاصلهٔ چارپنج‌دقیقه گفتم:

باخرقه و تسبیح، مرادید چو یار
گفتا زچراغ زهد، ناید انوار
کس شهد ندیده است، در کان نمك
کس میوه نچیده است از شاخ چنار

دیگربار چهارلغت دیگر در نظر گرفته‌شد: «خروس، انگور، درفش، سنگ» ومن گفتم:

برخاست خروس صبح، برخیز ای‌دوست
خون دل انگور، فکن‌در رگ‌وپوست
عشق من وتو، قصهٔ مشت است ودرفش
جور من ودل صحبت سنگ‌است وسبوست

رباعی‌دیگری‌هم بهمین نمط گفتم.

درین‌محفل جوانی خودخواه وخودساز بود. چار کلمه بررقعه‌ای‌نوشت که من‌وقتی به‌شاعری بهارایمان‌می‌آورم که این چار کلمه‌را دریك رباعی بیاورد (آینه - اره - کفش - غوره). من ازشوخ چشمی وگستاخی او خشمناك وناراحت شدم واین رباعی‌را گفتم:

چون آینه، نورخیز گشتی، احسنت
چون اره، بخلق تیز گشتی، احسنت

در کفش ادیبان جهان کردی پای غـوره نشده ، مویز گشتی احسنت

باز میفرمود : در همین اوقات روزی ازصحن مقدس میگذشتم ، مـرحوم میرزا آقا جواهری (پدر جناب محمود فرخ شاعر معروف معاصر) که مردی شاعر وفاضل وباذوق بود ، باچندنفر ازاقران درگوشه‌ای ایستاده‌بودند و چنان می‌نمود که در بارهٔ من گفتگو می‌کردند . وقتی مرا دیدند مرحوم جواهری مرا باشاره پیش‌خواندو گفت : بیتی گفته‌ام که توقع‌دارم ابیاتی‌دیگر برآن بیفزائی‌وقطعه‌را تمام کنی. بیت این‌بود :

گر کشی، بخنجر مژگان‌کش ورزنی، بـه ساعد سیمین زن

پذیرفتم ویکی دوروز بعد بعهد خودوفا کردم وقصیده‌ای ساختم که تأثیری شگفت بخشید وازآن پس‌جواهری همواره ازمن حمایت میکرد .

قصیدهٔ بهار سی‌وهشت بیت‌است که درمجلهٔ یغما بچاپ رسیده‌وبدین گونه آغاز میشود :

خیز وطعنه برمه وپروین زن در دل من،آذر،بـرزیـن زن
یك‌سخن ، زدولب شیرین‌گوی صدگواژه بـرلب شیرین زن

وپس ازابیاتی چند ، بیت‌جواهری‌را تضمین کرده‌است :

خواهی‌ار کشی،کش‌ونیکو کش خواهی ارزنی، زن وشیرین‌زن
گر کشی، بخنجر مژگان کش ور زنی، به ساعد سیمین زن
گرهمی بری ، دل دانـا بـر ور همی‌زنی ، ره آئین زن

الی آخر

دیگر ازمواردی که بهاررا آزمـوده‌اند درانشاء قصیدهٔ دیگریست باین‌مطلع :

آمد چو دونیمه برفت ازشب آن‌ساده بنـاگـوش سیم غبغب
باچهرهٔ روشن چو تـافته روز باطرهٔ تاری چو تیره‌گون شب

که آزمایش کننده یکی‌ازولات دانشمند خراسان بوده‌است .

حسودان میگفتند اشعاری‌را که بهار بخودش نسبت‌می‌دهد، ازدیگری یا ازدیوان پدرش ملك‌الشعرای‌صبوری است . چون‌اشعاری که محك واقع می‌شد ازرفتگان ممکن‌نبود باشد ، بعنادمی گفتند گوینده مادر اوست. بهار کسی‌را که اینگونه نسبتهارا می‌داده‌است نام‌میبرد و آن‌شخص خود ازادبای معروف بود واکنون مرحوم شده‌است .

خانوادهٔ بهار

بهار ، بعداز مرگ پدرش کـه سکهٔ شاعری آستانه بنامش خورده ،

یکی دوسه‌سال زندگانی آرامی داشته ، آن‌چنان زندگانئی که جوانان‌را در آغازهست. وصف چنین ایام‌را ازخودش بشنوید :

یادبادآن‌عهد ، کم بندی بپای اندر نبود
جزمی اندردست وغیرازعشقم اندرسر نبود

خوبترازمن،جوانی‌خوش کلام‌وخوش‌خرام
در میان شاعران شرق ، سرتاسر نبود

درسخن‌های دری ، چابکتر و بهتر زمن
درهمه‌مرز خراسان، یك سخن گستر نبود

سال عمر دوستان ، ازپانزده تاشانزده
سال عمر بنده نیز از بیست افزونتر نبود

بیست‌ساله شاعری ، باچشمهای پرفروغ
جزمن‌اندر خاوران، معروف ونام‌آور نبود

خانهٔ شخصی ومبلی ساده وقدری کتاب
آمد ورفتی وترتیبی، کزآن خوشتر نبود

مادرم ، تدبیر منزل‌را نکو می‌داشت پاس
پاسداری در جهانم ، بهتر از مادر نبود

شعرمی گفتیم ومی گشتیم ومی بودیم خوش
بزم ماگه‌گاه ، بی‌مه روی خنیاگر نبود

این قصیده مفصل‌است وخواندنی. . .

بهار هموارهٔازمادرش تمجید بسیارمی کرد. می‌فرمود تا مادرم زنده بود ، زندگانی من درمشهد رونق‌داشت .

مادرش ازیك خانوادهٔ محترم گرجی بوده‌است ازنژاد مسیحیان‌قفقاز. درجنگ‌های ایران وروس دوبرادر بوسیلهٔ عباس میرزای نایب‌السلطنه از گرجستان بایران انتقال یافتند : سهراب وافراسیاب .
برادر بزرگترسهراب در دربار فتحعلیشاه ترقی کرد ، نظارت نقدینهٔ جیب شاه بعهدهٔ اوبود ومعروف‌شد به‌سهرابخان‌نقدی. خانوادهٔ نقدی که امروز ازخانواده‌های معروف شمرده میشوند ازنژاد اویند .

برادر کوچکتر ، افراسیاب‌خان ، مسلمانی متعصب ازکار درآمد وتاجرشد وعباسقلی پسرش هم بتجارت گرائید وبمشهدرفت . مادر بهاردختر این‌عباسقلی‌است. بااین ترتیب‌میان خانوادهٔ‌بهار وخانوادهٔ‌نقدی خویشاوندی است واین‌هم‌اتفاقی‌است عجیب که‌امشب درمحفلی که آقای‌سرتیپ‌نقدی‌ریاست دارد دربارهٔ‌یکی‌ازخویشاوندان‌بسیارمعروف‌او سخنرانی می‌شود. (بقیه‌دارد)

دکتر احمد آژیر
استاد دانشگاه تهران

آیا
اشعهٔ ایکس
سبب ابتلاء سرطان خون میشود ؟

هرچند ترجمهٔ «لوسمی» به «سرطان خون» کاملا صحیح نیست ولی این مقال حوصلهٔ این بحث را ندارد و آنچه بیشتر مورد نظر است اینکه آیا هیچ رابطه‌ای بین پرتوبینی یا پرتونگاری وابتلاء به بیماریهای خطرناك وصعب‌العلاج خونی وجود دارد واین ار مغان جدید پزشکی تا چه‌اندازه برای نسل بشر مفید میباشد ؟

آیا عکس برداری‌ازجنین داخل رحم که برای تشخیص نوع یا زنده بودن آن متداول گشته ممکن است‌برای سلامت کودک مضر باشد ؟

آیا عکس برداری‌های مکرر که درکارخانجات‌ومدارس‌معمول گشته حقیقتا وکاملا بی‌ضرراست ؟

آیا وسائل استحفاظی کنونی تا چه حدازابتلاء جلوگیری‌می کند؟

وبالاخره تاچه میزان اشعه برای سلامتی‌شخص بی‌ضرراست؟

بدون دردست داشتن آماربهداشتی دقیق ، بهیچیك از سؤالات بالا نمیتوان پاسخ صحیحی داد وآنچه ازاین‌آماربدست میآید حاکی است که تعداد تلفات ازبیماری لوسمی درده سال بعد از۱۹٤٥دوبرابرشده است یعنی مثلا اگردرسال مزبور۱۳۷٤ تن تلف شده اند در۱۹٥٥ به ۲۲۲٤ نفررسیده که اگربا سال ۱۹۳۸مقایسه شود ملاحظه خواهیم کرد که تعداد این تلفات ۰/۸٦ اضافه شده است.

مطالعات دقیق ثابت کرده که اگراین اشعه بخودی خود سبب ابتلا به لوسمی نمیشود ، لااقل میتوان‌اطمینان داشت کسانی راکه بعلتی مدت طولانی درمعرض تابش‌آنها قرار گیرند تا اندازهٔ زیادی مستعد ابتلا خواهدکرد : مثلا دیده شده‌است بین۱٥۰۰ کودکی که بعلت بزرگ‌شدن غدهٔ تیموس ، زیردرمان با برق قرارگرفته‌اند ، هفت نفربه لوسمی مبتلا

شده‌اند درصورتیکه تعداد کودکان مبتلاشده بین سه‌هزار نفر دیگر که تماس با اشعه نداشته‌اند فقط یك تن بوده‌است و نیز آمار دقیق نشان میدهد که تعداد تلفات پزشکانی که با این اشعه تماس‌دارند (رادیولوژیست ها) ۹ برابر سایر پزشکان است .

درسالهای بین ۱۹۴۷ و ۱۹۵۴ مطالعهٔ دقیقی دربارهٔ زندگی ژاپونی هائی که پس از بمباران شهرهای هیروشیما وناکازاکی دراین دوشهر زنده مانده‌اند بعمل آورده وملاحظه کرده‌اند که ۹۱ تن ازین اشخاص بطورمسلم و ۱۴ نفر دیگر محتملا بعلت ابتلاء به لوسمی در گذشته‌اند درصورتیکه تلفات ژاپونی های دیگری که ازنظر شرایط زندگی وسن وجنس کاملا با این عده مشابه بوده‌ودرمحل بمباران نمی‌زیسته‌اند فقط ۲۵ نفر بوده‌است.

اخیراً یکنوع اشعهٔ دیگر نیز برای درمان ، مورد استفاده قرارمیگیرد وآن اشعه‌ایست که اجسام‌رادیوآکتیف‌ازخود انتشارمیدهند : مثلا میدانیم یکی ازشبه فلزات بنام «ید» که وزن مولکولی آن ۱۲۷ است‌دراثر بمباران اتمی به ید ۱۳۱ تبدیل میشود واین خاصیت تا مدت کوتاهی دراین جسم میماند که درطول همین مدت‌بتدریج ازخوداشعه‌ای خارج میکند که میتواند بیماری گواتر(ورم غدهٔ درقی) را درمان کند . یا بطوریکه در گزارش کنگرهٔ اتم برای صلح که درسال جاری درسویس تشکیل شد ملاحظه می شود ، میتوانند اکسیژن دارای وزن مولکولی ۱۵ تهیه کنند که برای تشخیص سل ریوی بهترین وسیله است . نظایر اینها درسالهای اخیر خیلی زیادوذکرهمهٔ آنها ازحوصلهٔ این گفتارخارج است.

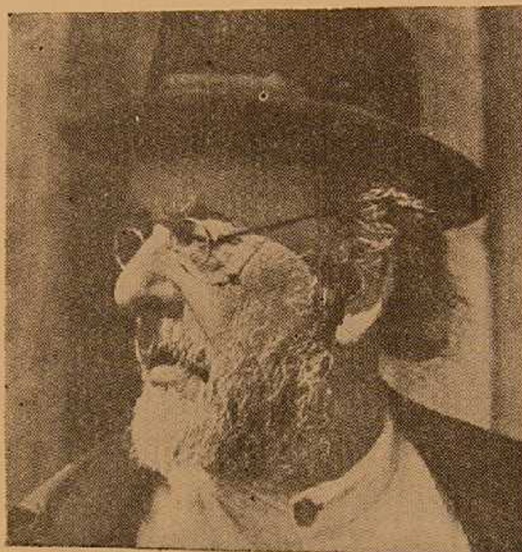
شرح این‌مختصر کافی است که‌توجه پیدا کنیم این‌اشعه که تااندازهٔ‌زیادی برای تشخیص و درمان کمك میکند ممکن است حیات بشررا تهدید کند ، بخصوص که‌هنوز نمیتوان میزان‌اشعه‌ای‌را که برای بدن بی‌ضرراست‌معین کرد .

با توجه باین مختصروانیکه هنوزعلت لوسمی مجهول است درکلیهٔ ممالك ، احتیاط زیادی میشود که تا ممکن است اشخاص تماس کمتری با اشعهٔ‌مجهول‌داشته باشند(بیش از ۴ مرتبه‌عکسبرداری درسال‌ممکن‌است‌زیان آورباشد) واین تماس باید فقط برای تشخیص ، مورد استفاده قرار گیرد تا باین ترتیب تا اندازهٔ خیلی زیادی ازمضاراین اشعه‌کاسته شود. بخصوص دراین اواخر که داروهای بسیاری جایگزین درمان با برق شده است که هرچند تاثیرآنها‌کاملا روشن نیست ولی می‌تواند حتی درشکل‌حادبیماری، زندگی پرازمشقت را برای قربانیان این بیماری‌قابل تحمل سازد.

خوانندهٔ عزیز. ترسم آزرده شوی، ورنه سخن بسیاراست.

فیلم قمرهای مصنوعی

راجع باینکه چگونه مقدمات پرواز به کیهان فراهم شده است زیاد گفته‌اند و نوشته‌اند . بااین وصف هیچیك ازمطالب مندرج درروزنامه ، هیچ خبر رادیوئی ، حتی دقیق‌ترین وصریح‌ترین اخبار نتوانست جانشین چیزی بشود که برأی‌العین مشاهده بشود . تنها سینماست که ما را شاهد و ناظر کارهای بسیار جالب میکند . دو استودیوی سینمائی اتحاد شوروی که یکی استودیوی فیلمهای مستندو دیگری استودیوی فیلمهای علمی وعمومی است متفقاً فیلم بزرگی تحت‌عنوان «نخستین قمرهای مصنوعی شوروی» تهیه کرده‌اند . این فیلم باتوصیف وتشریح تاریخچهٔ تصرف‌فضای کیهان آغاز میشود . در آغازسدهٔ کنونی کانستانتین ـ تسیولکوفسکی‌دانشمند بزرگ‌چنین نوشته بود:



«نوع بشر تاابد در کرهٔ زمین نخواهد ماند . بلکه‌در جستجو وتعقیب نوروفضا نخست بارعب وهراس بماوراءجو نفوذ وازآن عبور خواهد کرد سپس تمام‌فضای گرداگرد خورشیدرا بتصرف خود درمیآورد» .

درین‌فیلم ، تماشاگران باتسیولکوفسکی ، بایه‌گذار پرواز باموشك وطرح‌هائی که وی‌باتفاق شاگردان‌خود تنظیم می کرده‌است آشنا میشوند.

عملی کردن طرح‌هائی که تسیولکوفسکی برای تهیهٔ آنها زحمت میکشید مستلزم کارهای مقدماتی بزرگ‌وجدی‌وایجاد صنایع سنگین قوی وترقی و تکامل علوم وفنون بود.

این‌فیلم‌تاسیسات بزرگ‌صنعتی‌شوروی‌وآزمایشگاههای علمی‌دانشگاه مسکو واولین کارخانهٔ اتمی‌برق جهان و«سنکروفازوترون» منحصربفردرا نشان میدهد وثابت میکند که مثتی که دانشمندی مانند تسیولکوفسکی‌را پرورش داده اساسی استوارهم برای‌عملی کردن آرزوهای او بوجود آورده است. دانشمندمزبور هزاران وارث وپیرو شایسته دارد که کوششهای اورا برای رسیدن باوج‌فضا وحداعلای سرعت سیر ادامه میدهند.



لالائی

از اشعار عامیانهٔ خراسان(۱)

لالا لالا ؛ گل پسونه — گدا اومد در خونه
نونش‌دادم خوشش اومد — خودش‌رفت‌وسگش‌اومد

☆ ☆ ☆

هلالا لا ؛ گل زیره — چرا خوابت نمی گیره
همو دردی که توداری — بجون دشمنات گیره

☆ ☆ ☆

لالا لالا ؛ گلم مادر — تو آرام دلم مادر
بخواب شو بلبل مادر — که‌داغت نه بینم مادر

☆ ☆ ☆

لالا لالا گل سوسن — بیا مادر لبت بوسم
لبت بوسم که بو داره — که باموگفتگو داره

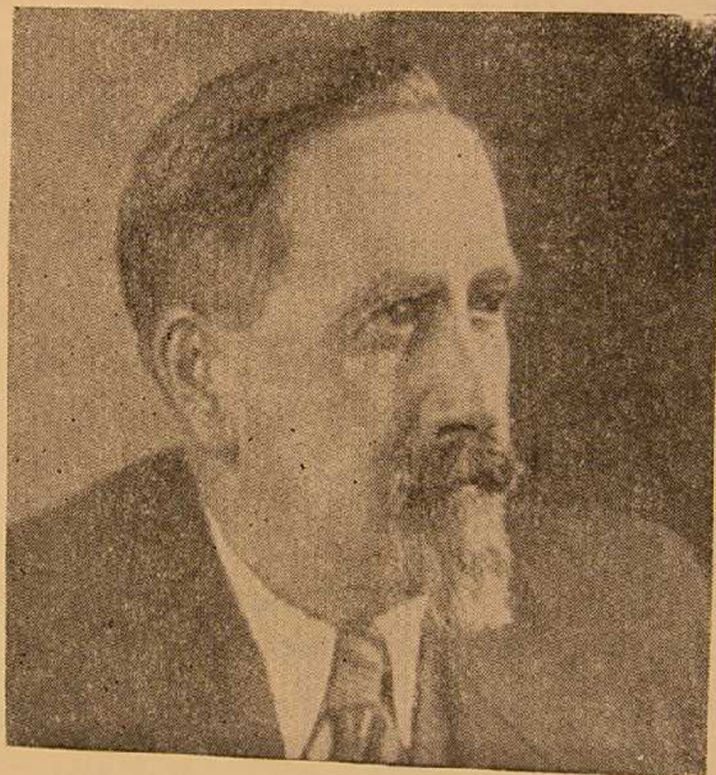
---

(۱) ازکتاب‌لالائی‌چاپ۱۳۳۷ تهران گردآوردهٔ آقای‌ابوطالب میرعابدینی

محمد علی مهمید

یادی از

برتلس و کارهای او



یوگنی ادواردوویچ برتلس در ۲۵ دسامبر ۱۸۹۰ در پتربورگ در خانواده‌ای پزشک تولد یافت. ازهمان هنگام که دردبیرستان بتحصیل اشتغال داشت درخودمیل بمطالعهٔ شرق وفرهنگ آنرااحساس‌میکرد.

پس از آنکه بسال ۱۹۱٤ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه پتربورگ‌را به پایان رساند درضمن بکارهای حقوقی اشتغال داشت و نزدخود بمطالعهٔ زبان های ترکی وفارسی مشغول شد.

پس از انقلاب اکتبر بود که بانجام گرامیترین آرزوی خود یعنی تحصیل زبانهای شرق دردانشگاه نائل آمد.

برتلس درسال ۱۹۱۸ دانشجوی قسمت شرقشناسی دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه پتروگراد بود ودرهمان‌هنگام درهنرستان‌موسیقی این‌شهر تحصیل میکرد.

درسال ۱۹۲۰ پس از آنکه دانشگاه را بپایان رساند کارمند علمی موزهٔ آسیائی ودرسال ۱۹۲۱ معلم بنگاه (انستیتو) زبانهای زندهٔ شرق در لنینگراد شد. درسال ۱۹۲۸ بنا بمعرفی آکادمیسین « بارتولد » باو عنوان پروفسوری عطا شد.

یوگنی ادواردوویچ دراقداماتی که‌ازطرف دولت‌برای ایجاد مراکز علمی درآسیای‌میانه بعمل میآمد شرکت‌مجدانه داشت.

درسال ۱۹۳۲ ریاست قسمت تاریخ وزبانشناسی تاجیکستان وابسته باکادمی علوم شوروی را داشت. درسال ۱۹۳۵ درجهٔ علمی دکترای زبان شناسی باوعطا شد ودرسال ۱۹۳۹ بعنوان‌عضووابستهٔ آکادمی علوم اتحاد شوروی انتخاب‌شد.

چندین باردر کنگره‌های بین‌المللی شرق شناسان نمایندگی خاور شناسی شوروی را برعهده داشت. برتلس درمیان خاورشناسان جهان، خاصه درمیان ملتهای شرق دارای حیثیت واعتبارفوق‌العاده‌ای بود، درسال ۱۹٤٤ بعنوان عضووابستهٔ فرهنگستان‌ایران ودر۱۹۵۵ درفرهنگستان‌علوم عربی دمشق بدینمقام انتخاب شد.

برتلس که سالیان درازبحق سرپرستی ایران شناسان شوروی رابر عهده داشت، در شئون دیگر شرقشناسی نیز پیشرفت کرد. تبحروتسلط کامل‌وی بربیست زبان شرقی وادبیات‌آن مایهٔ اعجاب وشگفتی بود.

دستورزبان فارسی وپشتورا نوشت، بررسیهائی در ادبیات‌فارسی، تاجیکی، ازبکی‌وترکمنی برشتهٔ‌تحریردرآورد، ترجمه‌هائی‌ازسنسکریت، اوستائی،عربی، فارسی، پهلوی، پشتو، ترکی، تاجیکی، جغتائی،ازبکی ودیگرزبانهاازآثاراوست.

آثار علمی برتلس که متکی بر احاطهٔ دقیق بر مآخذ است مشتمل بر مجلدات بسیار است. کارهای او در مطالعهٔ آثار شاعران بزرگ شرقی مانند نظامی، جامی و نوائی نقش اساسی فوق العاده‌ای داشت. در ماه مه ۱۹۴۸ ببرتلس به مناسبت همکاری وی در تهیهٔ متن انتقادی منظومهٔ «اسکندر نامهٔ» نظامی جایزهٔ استالینی عطا شد.

یوگنی بطور خستگی ناپذیری با یجاد عناصر علمی در مسکو و لنینگراد و نیز جمهوریهای آسیای میانه و ماوراء قفقاز مبادرت ورزید. عده‌ای بسیار دکتر و کاندیداهای علوم تاریخ و زبان شناسی در مسکو، لنینگراد، تاشکند، استالین آباد و باکو از شاگردان وی هستند.

خدمات برتلس در توسعه و تحول ادبیات شناسی جمهوریهای خاوری شوروی بسیار گرانبها است و انتخاب وی بعضویت افتخاری آکادمی علوم ترکمنستان شوروی و اعطاء عنوان رجل شایستهٔ علمی ازبکستان و تاجیکستان شوروی باو انعکاس این حقیقت است. برتلس مشاور دائمی و راهنمای مهربان همهٔ دانشمندان و دانشجویان جوانی بود که باو رجوع میکردند.

دولت شوروی که بر خدمات برتلس ارج فراوانی می نهاد، چندین بار با نشانها و مدالها او را پاداش داد.

برتلس مورد احترام افکار عمومی شوروی و جهان و محبوب شاگردان بیشمار خود و همهٔ کسانی بود که باو رجوع میکردند و از راهنمائیهای فراوان او بهره‌مند می شدند. با وجود بیماری طولانی، فعالیت خود را متوقف نگذاشت و در گرماگرم کارهای بسیار جدی خود ناگهان دیده از جهان فرو بست و نقشه‌هایش ناتمام ماند. زندگانی پرافتخار برتلس صحیفهٔ تابناکی در تاریخ خاورشناسی روس و شوروی بوجود آورد.

فهرست آثار علمی برتلس

فهرست آثار علمی برتلس که در زیر درج میشود همهٔ آثار او را در بر نمی گیرد. عدهٔ بیشماری از مقالات برتلس بزبانهای ملتهای اتحاد شوروی و نیز در نشریات خاورشناسی خارجی نشر یافته است، ضمنا در بایگانی نمیتوان مشخصات زمانی و مکانی آثاری را که وی منتشر کرده است پیدا کرد. فهرست آثاری که برتلس صورت برداری کرده تقریبا بالغ بر ۲۰۰ عنوان

میشود که بعضی منتشرشده و برخی نشر نیافته است. کارهای نشر نیافتهٔ وی دراین صورت گنجانده نشده است. فهرست کتابها براساس مجموعهٔ فیش های مؤلف کامل شده است.

این فهرست حاوی مقالات و تحلیل و ترجمهٔ آثار و نیز بعض کارهائیست که زیر نظر برتلس نشر یافته‌است. تنظیم فهرست بنا بر تاریخ تألیف‌صورت گرفته است.

درفهرستی از آثاراو که درشمارهٔ نخست مجلهٔ «خاورشناسی‌شوروی» (سال ۱۹۵۸) بچاپ رسیده است و به ۲۹۵ عنوان بالغ میشود تقریباً از ۱۶۰ اثردر بارهٔ آثارزبان وادبیات‌فارسی و شاعران واشعار آنها نام برده‌شده‌است که درزیرخلاصه‌ای‌از آن آورده شده‌است:

زبان اوستائی، زبان فارسی، دستورزبان فارسی، موسیقی ایران، ادبیات فارسی، ادبیات تازهٔ ایران، تئوری موسیقی درایران نوین، تئاتر ایران، کتب خطی ایران، دربارهٔ کنگرهٔ‌شرقشناسان درتهران، داستانهائی ازنویسندگان فارسی، رباعیات ابن سینا، سبك هندی دراشعارفارسی، دربارهٔ اسلام، غزل حافظ، شاهنامه، کلیله و دمنه، پنج مناظرهٔ اسدی طوسی، ابوعلی‌سینا، عبدالرحمن جامی، قابوسنامه، ناصرخسرو، خمسه و آثار دیگر نظامی، فردوسی، محیی لاری، امیرمعزی، ناصر خسرو، نخشبی، نصرالله بن محمد بن عبدالحمید ابوالمعالی شیرازی، نعمت‌الله‌ولی، محمد حسین تبریزی، دقیقی، میرزا محمد جعفر قراجه داغی، فریدالدین عطار؛ عین‌القضات‌همدانی، شیخ ابوالحسن‌خرقانی، تحفة‌الاحباب‌سمرقندی، نسخهٔ کلیات ابن یمین، احوال‌ابن یمین ازرشید یاسمی، نامهٔ خواجه‌عبدالله انصاری بخواجه نظام‌الملك وزیر، دستورنامهٔ نزاری کوهستانی، اشعار ملامحسن فیض کاشانی، بختیارنامه؛ بهائیت و تاریخ آن، کتاب اللمعه‌فی التصوف‌ازابونصرعبدالله طوسی، عنصری، تحقیق دربارهٔ سعدی، گلستان شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، نشاط اصفهانی (میرزا عبدالوهاب) و غیره (۱)

---

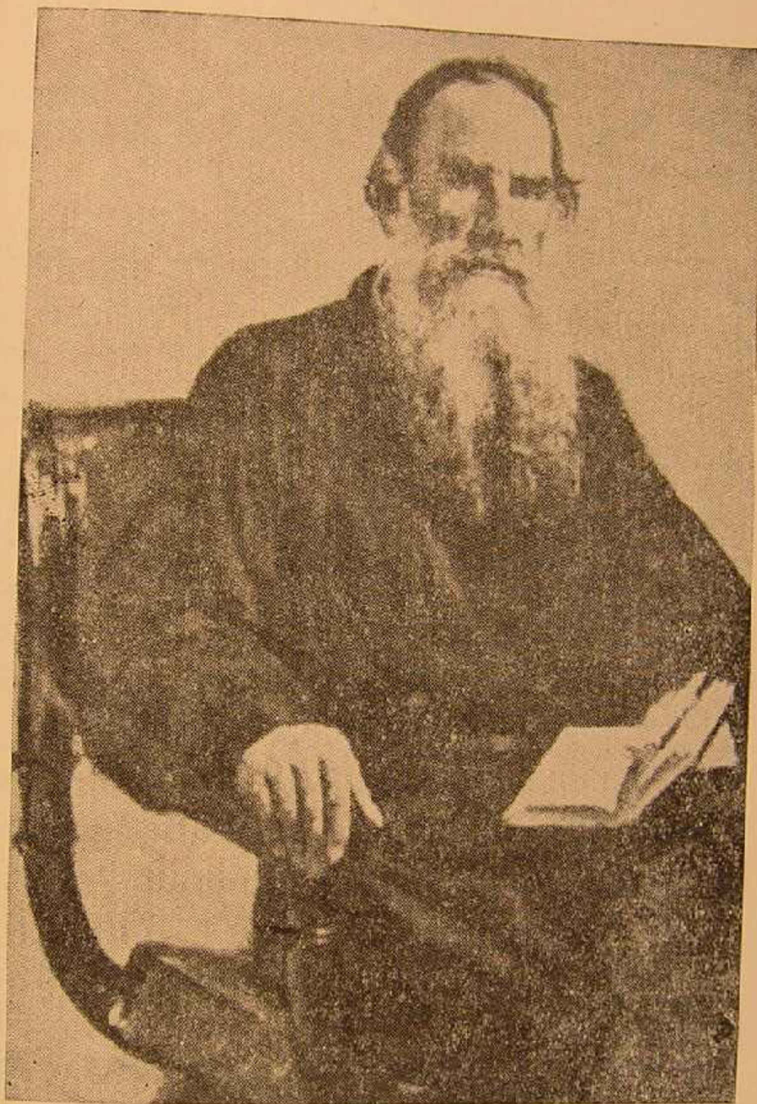
(۱) هرگاه خوانندگان بخواهند در بارهٔ کارهای برتلس تحقیق‌جامع بعمل‌آورند واطلاعات کافی کسب کنند میتوانند بدفتر مجلهٔ پیام نوین رجوع‌نمایند.

صدوسی امین سال تولد

لئو - تالستوی

روز نهم سپتامبر امسال ۱۳۰سال از تاریخ تولد لئو - نیکلایویچ - تالستوی نویسندهٔ نامدار روس گذشت و بهمین مناسبت مجلس یادبودی در انجمن برگزار شد و خطابه‌ای در شرح حال و آثار باارزش او خوانده شد. مقصود ما در این مقام شرح زندگی و تألیفات وی نمیباشد زیرا در این باره باید بتفصیل سخن گفت(۱) تنها باشاراتی کلی اکتفامیشود:

تالستوی درسال ۱۸۲۸ بدنیاآمد. پدر ومادرش زود در گذشتند و تربیت وی بعهدهٔ یکی ازخویشاوندانش گذاشته شد. تالستوی تحصیلات ابتدائی را براهنمائی مربیان اولیه ودورهٔ متوسطه را در دبیرستان ادبی ژیمناز و تحصیلات عالی را در دانشگاه قازان انجام داد. بمطالعهٔ آثار فیلسوفان علاقه داشت و کتاب زیاد میخواند. قریحه واستعدادش موجب حیرت بود. درسال ۱۸۵۱ وارد خدمت ارتش شد واز همان‌وقت داستان نویسی را آغاز کرد. شرکت درجنگ سواستوپل اطلاعات بسیاری باوداد که دراثر ادبی او بهمان نام منعکس شد. تالستوی که خود ازطبقهٔ اغنیا بود بخوبی بروحیات طبقات پائین اجتماع توجه‌داشته وعوالم معنوی را ببهترین‌وجهی در آثار خودتوجیه کرده‌است. تالستوی بعدها واردجامعهٔ ادبی شد ومدارکی برای رمانهای خودجمع آوری کرد واثر برجستهٔ «جنگ‌وصلح» راتالیف نمود. وی‌دراین‌رمان احساسات افراد مختلف، دردها ورنجها، عشقها و کینه‌هارا ضمن وقایع بزرگ تاریخی مجسم میکند. در رمان آنا ـ کارنینا فساداجتماعی روسیه را ازسال ۱۸۷۰ ببعد بنیکوترین صورت تشریح کرده وازدشواری ونادرستی روابط زناشوئی وقیودخشن خانواده‌های اشرافی گفتگو بمیان آورده‌است. در درام «قدرت‌جهل» بامهارت بسیار زندگی عقب‌افتادهٔ روستائیان روسیه را نمایش میدهد. نویسنده خود نیز برای‌اصلاح زندگی دهقانان کوشش‌میکرد چنانکه برای کودکان آنهامدرسه میساخت وحتی‌خود بتدریس آنان‌می‌پرداخت ودرآموزش وپرورش دارای روش منطقی وجالب‌توجه بود. دراثر بزرگ



خود بنام «رستاخیز» اساس روابط اجتماعی وفساد سازمان کشورخودرا بسختی انتقاد کرده است. وی که تمام عمر خودرا وقف تربیت مردم نمود در ۸۳ سالگی در گذشت و آثاری گرانبها ازخود بیادگار گذاشت که فقط در چهل سالهٔ اخیر

بمیزان ٦٩ میلیون جلد به ٧٦ زبان در اتحاد شوروی چاپ و منتشر شده و پیداست که افکار او تا چه اندازه در ادبیات ملل شوروی و سایر ملل دنیا تأثیر بخشیده است . از بعضی از آثار او در کشور های مختلف فیلم تهیه شده و بسیاری از مردم جهان آنهارا روی صحنه ها دیده و ستوده اند. از آثار تالستوی این کتابها بزبان فارسی ترجمه و چاپ شده است :

اعتراف ـ جنگ و صلح ـ آنا کارنینا ـ رستاخیز ـ نامه های فلسفی ـ حاجی مراد ـ قزاقها ـ قدرت جهل ـ عشق چگونه زایل میشود ـ اندیشه ها ـ اسیر قفقاز ـ هنر چیست؟

بپاس احترام این فیلسوف بزرگ موزه ها بنام وی تاسیس یافته که زیارتگاه سیاحان جهان است . در اهمیت مقام او شاید این یك جملهٔ کوتاه کافیست که گورکی در باره اش گفته است : «تالستوی یعنی دنیای کامل»

---

(١) در شمارهٔ ٤ دورهٔ دوم مجلهٔ پیام نو شرح حال او نوشته شده است .

کتابی از دورهٔ ساسانیان

فرهنگستان علوم ارمنستان شوروی ترجمهٔ کتاب «ارتاویراف نامك» را بزبان ارمنی طبع و منتشر کرد که نخستین ترجمهٔ کاملی از ادبیات پهلوی مربوط بقرن پنجم و ششم میلادیست . این کتاب دارای اطلاعات بسیاری از مناسبات اجتماعی وراه ورسم زندگی وامورحقوقی ومذهبی آئین زرتشت است .

پروفسور روبن آبرامیان مترجم کتاب ، بر آن تفسیری نیز نوشته و کارو ملیك اوگانجانیان مقدمه ای بر آن نگاشته است .

ترجمهٔ کامل این اثر جالب ادبی ایران از کارهای مهمی است که در رشتهٔ ایران شناسی شده است .

کتاب مزبور تاکنون دوبار بزبانهای انگلیسی وفرانسه ترجمه شده ولی کامل نبوده است . ترجمهٔ جدید باصل آن بسیار نزدیك است وخواص و سبك هنری کتاب اصلی کاملا درنظر گرفته شده ومحفوظ مانده است .

از : رهی معیری

نابینا و ستمگر

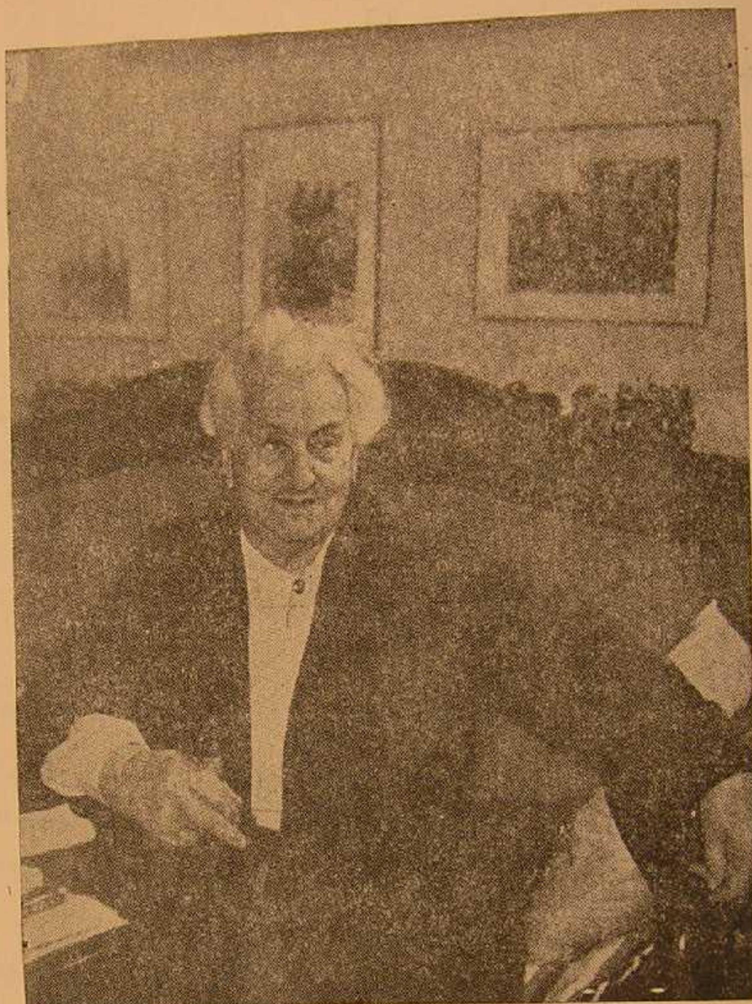
فقیر کوری ، با گیتی آفرین میگفت :
که ای زوصف تو ، الکن زبان تحسینم
به نعمتی که مرا داده‌ای، هزاران شکر
که من، نه درخور لطف و عطای چندینم
خسی، گرفت گریبان کور و با وی گفت
که تا جواب نگوئی، ز پای ننشینم
من ازسپاس جهان‌آفرین کنم ، نه‌شگفت
که تیزبین و قوی پنجه تر ز شاهینم
ولی تو کوری و نا تندرست و حاجتمند
نه چون منی ، که خداوند جاه وتمکینم
چه نعمتی است ترا، تا بشکر آن کوشی
بحیرت اندر ، از کار چون تو مسکینم

بگفت کور، کزین به، چه نعمتی خواهی؟
که روی چون تو فرومایه‌ای نمی‌بینم!



هشتا

درلنینگراد هشتاد
فورش نویسندهٔ خوش قری
نخستین تالیفات وی
رمان «توی پوشاک‌سنگی
و رمان «معاصران»را به آ
اختصاص داده است . تریل
«زن‌ملاک قازان» و «کتا



هشتاد وپنجمین سال نویسنده

درلنینگراد هشتاد وپنجمین سالگرهٔ تولد بانواولگا ـ دمیتریئونا ـ فورش نویسندهٔ خوش قریحهٔ روس را تجلیل نمودند .

نخستین تالیفات وی درست نیم سدهٔ پیش انتشاریافت . این نویسنده رمان «توی پوشاک سنگی» را به«میخائیل ـ بئیده‌مان» زندانی دژپتروپل و رمان «معاصران»را به‌آلکساندر- ایوانوف نقاش هنرمند عالیمقام روس اختصاص داده است . تریلوژی اولگا ـ فورش بنام «سرشت ژاکوبن» ، «زن‌ملاك قازان» و« کتاب ضاله» ،که از آ. ن . ـ رادیشچف نویسنده و

فیلسوف روس حکایت میشود ، شهرت ومحبوبیت فراوان کسب کرده است. دررمان «قصر میخایلوفسکی» با ذوق واستعداد کامل‌سرنوشت وکارخلاقهٔ و. ای . باژه‌نوف وآ. ن . وارونیخین و«ك . ای . روسی» معماران نامدار روس را وصف کرده است .

اولگا دمیتریئونا با وجود زیادی سن بکارهای پرثمر خویش ادامه میدهد واکنون بنوشتن کتاب خاطرات خود راجع به‌آ. م . گورکی مشغول است. همچنین داستان‌شهرپتربورگ - پتروگراد-لنینگراد رامینویسد.

بمناسبت فرا رسیدن جشن ۸۵ سالگی تولد وی ، تبریکات‌زیاد باو رسیده است .

پند زمانه

زمانه ، پندی آزادوار ، داد مرا
زمانه را چونکوبنگری همه‌پنداست
بروزنیك کسان ، گفت غم‌مخور، زنهار
بسا کسا ، که به روزتو آرزومند است

رودکی

هدیهٔ بهشت

گل‌نعمتی است ، هدیه‌فرستاده ازبهشت
مردم ، کریمتر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش ، گل‌چه فروشی بجای‌سیم
وز گل عزیزتر، چه ستانی بسیم گل

کسائی مروزی

گزارش انجمن

۱ـ آقای خسرو کشاورز در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۷ راجع بروابط فرهنگی اتحاد شوروی با سایر کشورها سخنرانی مفیدی نمودند و فیلم « سرنوشت های متفاوت» نمایش داده شد.

۲ـ روز ۱۸ شهریور که مصادف بایکصد وسی‌امین سال تولد نویسندهٔ شهیر روس لو ـ نیکالایویچ ـ تالستوی بود آقای حسام‌الدوله معزی درخصوص زندگی و آثار آن دانشمند نامی سخنرانی کردند.

۳ـ برنامهٔ کودکان برهبری بانوان هنرمند وبا ذوق انجمن مخصوصاً بانوزهرا اسکندری و بانومهین دیهیم و بانولائورا ـ آوادیسیان تنوع بیشتری یافته و علاوه برنمایش فیلم ، تفریحات دیگرمانند رقص وآواز وخواندن اشعاردر برنامه منظورشده است . این برنامه هرچند هفته یك بار روزهای چهارشنبه عصردرمحل انجمن ترتیب داده میشود .

٤ـ درروزاول مهر آقای احمد ابراهیمی راجع بهمکاری فنی واقتصادی شوروی باکشورهای شرقی سخنرانی نمودند.

٥ـ روز ۱٥ مهر درخصوص ساختمان سد وایستگاه برق آبی کوی بیشف سخنرانی شد وچهارحلقه فیلم مربوط باین موضوع نمایش داده‌شد.

٦ـ جلسهٔ شب‌نشینی اعضای انجمن ومهمانانشان در ۱۰ مهرماه درباغ انجمن بطرزجالبی برگزار گردید .

۷ـ درروزهای شنبهٔ هرهفته برای شاگردان کلاس زبان روسی وروزهای سه‌شنبه برای اعضای انجمن فیلمهای مختلف نشان داده شده‌است .

شطرنج

حل مسئله شماره اول

1. Vf6 - h8 !

بعد از این حرکت ، سیاه دوچار وضعی است که هر دفاعی بعمل آورد بطریق ذیل مات میشود :

اگر:

1. ... Sc 6 - b7

2. Fg 8 - d5 x

اگر:

1. ... Ah6 : g8

(یا هرحرکت دیگری بکند)

2. Vh8 - h1x

مسئله شماره دوم

وضع مهره های سفید :

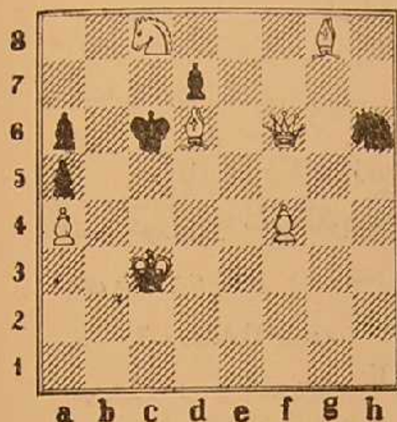
Sc 8, Va 5, Rd 8, Rf 6, Fe 4, Ac 5, Ae 8, pb6 و g3 (۹ مهره)

وضع مهره‌های سیاه :

Se5, Va1, Fa2, Ad2, p b 7 و e6 (۶ مهره)

این مسئله توسط آ. گولیایف طرح شده است .

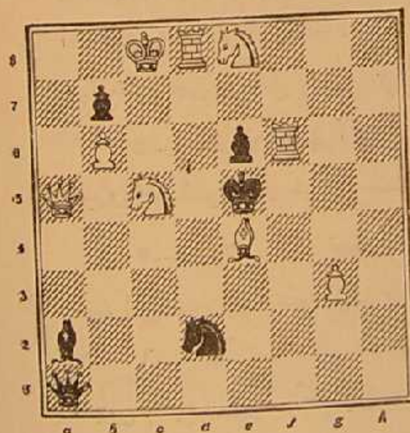
سیاه



سفید

مات در دوحرکت

سیاه



سفید

سفید بازی را شروع میکند ودر دوحرکت سیاه رامات میکند.

خبرهای فرهنگی

ایران

اهدای کتاب ۲۱۲ جلد کتاب از طرف وزارت فرهنگ بکتابخانهٔ عمومی فرهنگ بلوچستان اهدا شد که مورد استفادهٔ علاقمندان قرار گیرد.

کتابهای فرهنگی – ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ در کتابهای درسی کلاسهای ۵ و ٦ ابتدائی تغییراتی داد و آنهارا بصورت کاملتر و زیباتری بچاپ رسانید. ازین کتابها چند میلیون چاپ شده و بتمام دبستانهای کشور فرستاده شده است که دردسترس دانش آموزان گذاشته شود.

تاسیس کلاسهای فارسی و اردو بر اثر اشتیاق پاکستانیهای مقیم تهران بفراگرفتن زبان فارسی و ابراز علاقهٔ ایرانیان بیاد گرفتن زبان اردو، انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان اقدام بافتتاح کلاسهای زبان فارسی و اردو نموده است. درین کلاسها استادان باتجربه مشغول تدریس شده‌اند.

مسابقهٔ دانشجویان – شرکت ملی نفت ایران بیست تن از فارغ التحصیلان رشته های طبیعی و ریاضی دبیرستانها را برای تحصیل در رشته های مهندسی و حسابداری تخصصی بکشور های خارجی فرستاد.

از ٦۰۰ تن داوطلبان بورسهای تحصیلی وزارت فرهنگ در مرکز مطالعات وراهنمائی دانشگاه تهران آزمایش شد و ۵۰ تن از آنها برای تحصیل در ۱۱ رشتهٔ مختلف انتخاب شدند که بکشورهای خارجی اعزام شوند. این دانشجویان (۹ دختر و ٤۱ پسر) روز اول مهر به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه شرفیاب شدند. پنج تن از معلمین زبان هم که برای مدت ده ماه جهت تکمیل معلومات خود بکشور انگلستان عزیمت خواهند کرد افتخار شرفیابی داشتند.

جشن دانشگاه تهران – روز اول مهر در پیشگاه شاهنشاه برگزار شد و ساختمان جدید دانشکدهٔ ادبیات افتتاح گردید.

مساحت زیر بنای ساختمان این دانشکده ۱۳۵۰۰ متر مربع است و گنجایش چهار هزار دانشجو دارد وعلاوه بر کلاس های درس، دارای کتابخانه وتالارهای مطالعه و آزمایشگاههای روانشناسی و جغرافیاست. آمفی تآتر دانشکده گنجایش ۹٦۰ تن را دارد. تالار دانشکده در همان روز بنام فردوسی شاعر بزرگ ملی ایران نامگذاری شد. بطوریکه آقای رئیس دانشگاه گزارش دادند در سال تحصیلی گذشته از ساختمانهائی که برای سکونت

دانشجویان درکوی امیرآباد پیش‌بینی شده سه ساختمان پایان یافته که گنجایش ۳۰۰ دانشجو دارد. همچنین ساختمان مؤسسهٔ ژئوفیزیك تکمیل شده وشروع بکار کرده است ودرجنب آن، بنای موسسهٔ تحقیقات اتمی و رآکتیو اتمی بوجودخواهدآمد که درسال ۱۳۳۹ آماده خواهد بود. اززوی ٦٧٣ جلد از نسخ نادر و نایاب متون نظم و نثر فارسی کتابخانهای فرانسه وانگلستان فیلم برداری شده و برای قرائت و نگاهداری آنها دایره‌ای بنام «فیلمتك» بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ضمیمه شده است. ٦٨ جلد کتاب درسی هم بوسیلهٔ ادارهٔ انتشارات دانشگاه بچاپ رسیده‌است. عدهٔ دانشجویان دانشگاه تهران درسال گذشته ۹۲۲۱ تن بوده‌اند. در خاتمهٔ جشن، دانشنامه‌های فارغ التحصیلان دانشکده ها و مدالهای علمی شاگردان اول اعطا گردید.

کنفرانس مناطق خشك - روز ۱۹ مهر کنفرانس بین‌الملل برای استفاده ازمناطق خشك باشرکت عده ای از دانشمندان کشورهای جهان در تالار ابن سینا تشکیل شد. جناب آقای نخست وزیر و معاون وزارت فرهنگ بیاناتی ایراد نمودند وازتحقیقات علمی دانشمندان دربن زمینه سپاسگزاری کردند. دربن کنفرانس هشت تن ازدانشمندان شوروی نیز شرکت داشتند و چند تن از آنها سخنرانیهای جالبی ایراد نمودند.

نمایشگاه هنری - نمایشگاه کار های هنری ودستی دانش آموزان استان دهم دردههٔ دوم شهریور درمحل دبیرستان ادب در اصفهان تشکیل شد ومورد توجه بازدیدکنندگان قرارگرفت.

تأسیس دانشسرایعالی شبانه - نظر باحتیاج مبرمی که نسبت بدبیروجود دارد و باتوجه باشتیاق زیادی که اکثر آموزگاران شاغل و سایر جوانان دیپلمه بادامهٔ تحصیلات عالیه دارندولی روزها بکارهائی مشغولند که مجال تحصیل ندارند وزارت فرهنگ چندتن از متخصصا نرا مأمور کرد که پیرامون گشایش دانشسرای عالی شبانه‌مطالعه نمایند ودرصوت امکان از همین امسال مقدمات تأسیس آنرا فراهم آورند تاهم مشکل بزرگ دبیرستانها از لحاظ کمی تعداد دبیران حل شود و هم عده‌ای ازجوانان علاقمند بادامهٔ تحصیلات عالیه موفق شوند و معلومات خود را تکمیل نمایند.

مبارزه با بیسوادی - ادارهٔ کل تعلیمات اکابر باشورای سندیکای نانوا ها وارد مذاکره شد تاکارگران خود را در کلاسهای مخصوصی که باین منظور تشکیل شده راهنمائی نماید. این اقدام مورد استقبال کارگران واقع شده و داوطلبان بسیاری مشغول تحصیل شده‌اند. لوازم تحریر آنها نیز برایگان داده میشود.

نمایش فیلم ایران درشوروی

در ۲۵ اکتبر نخستین نمایش فیلم هنری ایران بنام «بلبل مزرعه» در یکی از سینماهای مرکزی شهر مسکو انجام‌شد. این اولین اثر هنر سینمائی ایرانست که مردم‌شوروی باآن آشنا می‌شوند. تماشا کنندگان بآقای مجید محسنی کارگردان ایرانی که بنا بدعوت وزارت امور مدنی بمسکو رفته بود تبریك و تهنیت گفتند و موفقیت های بزرگی را برای هنرمندان ایرانی آرزو نمودند. آقای محسنی از حضار بمناسبت پذیرائی صمیمانه سپاسگزاری کرد وشرحی راجع به‌ترقی وتوسعهٔ هنر سینمای ملی ایران بیان نمود.

خبرهای فرهنگی

شوروی

کارخانهٔ برق اتمی - نخستین بخش کارخانهٔ برق اتمی جدیدی بقدرت صدهزار کیلووات بکار انداخته شد. قدرت تولیدی کامل آن به ۶۰۰ هزار کیلووات خواهد رسید.

این کارخانه دومین مرکز برق اتمی اتحاد شوروی است. کارخانهٔ اول بقدرت پنج هزار کیلووات در ۱۹۵۴ بکار انداخته شد.

نمایشگاه شوروی در نروژ - نمایشگاه بزرگ علمی و فنی اتحاد شوروی تحت عنوان «استفاده از نیروی اتمی برای مقاصد مسالمت آمیز» در ماه ژوئیه در نروژ دایر شد. این نمایشگاه اولین نتیجهٔ قطعی قرارداد مبادلات فرهنگی شوروی و نروژ میباشد که در ماه ژوئن امسال بتصویب رسیده و شاهد خدمت شایان تقدیری است که اتحاد شوروی در این رشته نموده و مقام اول را درجهان بدست آورده است.

نمونه‌های کارخانهای برق که با نیروی اتمی کار میکند و نمایش دستهای مکانیکی خیلی جلب توجه کرد.

بسیاری از تقاضا کنندگان در کتاب یادبود نمایشگاه اظهار نظر های تحسین آمیز کردند از این قبیل: «افسانه آساست» «بسیار قابل توجه است!»، «بی شك اتحاد شوروی در این رشته مقام اول را در جهان بدست آورده است»، «در امر استفاده از نیروی اتمی، اتحاد شوروی سر مشق میدهد»، «نروژ برای این خدمت بزرگ از ملت شوروی سپاسگزار است».

رجال فرهنگی شوروی و نروژ بر این عقیده هستند که نمایشگاهی که اقلا ده هزار تن آنرا تماشا کرده‌اند و این رقم برای کشوری مانند نروژ بسیار زیاد است، دوستی و وداد شوروی و نروژ را محکمتر و عمیقتر کرده و پایهٔ همکاری نزدیکتری را میان تمدن و فرهنگ دو کشور استوار نموده است.

آهنگساز نه ساله - «بانو ناتیانا بالتاراتسکایا» متخصص آموزش و پرورش چهارسال قبل بمدرسهٔ موسیقی کودکان تفلیس رفت و تقاضا کرد پسرش وینیا را بپذیرند. مدیر مدرسه پرسید: «چند سال دارد؟» مادرش گفت: «پنج سال». مدیر اظهار داشت: کودکان کمتر از هفت سال را نمی پذیریم - اما هنگامی که مادر را نومید دید چنین افزود: ممکن است استعدادش را آزمایش کنیم.

... وینیا شروع بنواختن کرد. استعداد نمایانی داشت و بمدرسه پذیرفته شد.

وینیا - بالتاراتسکی - بچهٔ با نشاط

جدی پرشوریست. معمولا چنین کودکان را بی آرام مینامند. بخواندن کتابهای ماجرائی، بجمع کردن تمبر و مداد و علامتهای گوناگون خیلی علاقمند است. هر روز دوچرخه سواری و گردش میکند. ویتیا علاوه بر موسیقی درمدرسهٔ عمومی هم درس میخواند ووقت او برای تمام این کارها کفایت میکند. وی دو دوست بزرگ دارد که هر دو از آهنگسازان نامدارند: یکی دمیتری ـ کابالفسکی ودیگری آرام ـ خاچاتوریان است. او در تفلیس با آنها آشنا شد. هردو آهنگساز بادقت مراقب ترقی وتکامل او هستند. باپدر ومادرویتیا مکاتبه میکنند، اندرز میدهند و صلاح اندیشی مینمایند. خاچاتوریان روی عکسی که بدوست خرد سالش برسم هدیه داده چنین نوشته است: «ویتیای عزیز! برای ترقی خود باید خوب وزیاد تحصیل کنی. من مراقب پیشرفتهای تو خواهم بود».

چندی قبل نه سال تمام ازعمر ویتیا گذشت. وی تاکنون قریب یکصد اثر موسیقی برای بچه‌ها تصنیف کرده است ودرموقع امتحان مدرسهٔ موسیقی «سوئیت کودکان» ساختهٔ خودرا اجرا کرد. این سوئیت از هفت قسمت تشکیل یافته است:

نی لبك ـ فاخته ـ ویتیادوچرخه‌ران ـ جعبهٔ سازدار ـ حکایت ـ ارگ کوچك و مازورکا.

سکه های عربی ـ هنگام عملیات حفاری در «نووگورود» شهر قدیمی روسیه درسال ۱۹۵۶ گنج مسکوکات عرب مربوط بدورهٔ خلفای عباسی بدست آمد. درهم‌های کوفی عبارت است ازسکه‌های نازك نقره که قطردایرهٔ آنها ۲۰ تا ۲۵ میلیمتراست و درهردوطرف آن نوشته‌ای وجوددارد. در وسط هرسکه اسم حکمران ودر اطراف آن، محل وسال ضرب قید شده‌است.

این اولین گنج مسکوکات عرب نیست که درسرزمین اتحادشوروی کشف شده‌است. سکه های دیگرهم درنقاط مختلف بدست آمده وبه ثبت رسیده‌است. درمجموعهٔ موزهٔ تاریخی مسکو بیش از ۱۵۰۰۰ سکه وجود دارد که تاریخ ضرب آنها ازسدهٔ هفتم تادهم است. درین مجموعه سکه‌های خاندانهای مختلف ازجمله: امویان، عباسیان، طاهریان ادریسیان و امویان اسپانیا و خاندانهای دیگروجود دارد.

مسکوکات شرقی که دارای تاریخ ضرب است بهترین وسیلهٔ تحقیق ومطالعهٔ روابط تجاری اسلاوها و ملل خاورزمین است.

«و. یانین» سکه شناس شوروی در کتاب «اصول پولی ووزنی روسیه درقرون وسطی» نوشته است که علت بدست آمدن تعداد کثیری سکه های دوران هارون در سرزمین ا. ج. ش. س. احتیاجات داخلی خلیفه بآن مقدارپول نبوده بلکه علت آن تقاضای تجارعرب مبنی برضرب تعداد بیشتری سکه برای تجارت بااسلاوها بوده است.

«لیوبامیروف» دانشمند روس که در بارهٔ روابط تجارتی روسیهٔ قدیم تحقیق کرده، مطابق مدارك واطلاعات اکتسابی ازروی سکه‌ها تذکرداده است که آغاز روابط تجاری اسلاوها باعربها مقارن سدهٔ هشتم بوده‌است در آن زمان دومرکز بزرگ داد وستد اسلاوهای شرقی باعربها وجود داشته که یکی ـ ایتیل خزر ودیگری بلغار های ولگا بوده است که در بازارهای آنجا معاملات مبادلهٔ کالاعملی میشده‌است. گذشته ازنقره، پارچه‌ها، رنگها، میوه‌ها، ادویه، شراب وعطریات هم بروسیه واردمیشده است.

راه اصلی سیر کالاهای شرقی ازپائین ولگا بطرف بالا وسپس رودخانهای ولخوف، دوینای شمالی ودوینای غربی بوده است.

پس از آن امتعهٔ شرقی دررودخانهای آکا و دسنا، سیر میکرده است.

دومین راه تجارت ازخـزرستان از طریق رودخانهٔ دانتس بهشهر کی یف واز آنجاهم ازراه رودخانهٔ دنئیر بنواحی دیگر روسیهٔ قدیم بوده وبدین سبب است کـه گنجهای مسکوکات عرب درنواحی مختلف کشورشوروی پیدا شده است.

هنر نمائی عجیب - هنگامی کـه این هنرمندان نمایش میدهند در کلوب کار خانهٔ پارچه های نخی کالینین جا برای سوزن انداختن پیدا نمیشود.

. . . مردچهارشانه‌ای باپیراهن زرد رنگ که شال باریک سفیدی بکمر بسته است بروی صحنه میآید. وی چنین اعلام میکند:

ـ آهنگ پولکا از فیلم « قـزاقان کوبان» موسیقی ازدونایفسکی.

صدای خوش آهنگ موسیقی درتالار می پیچد. آخر پولکا را با . . . . قاشق های چوبی ساده اجرا میکنند.

هر قسمت از نمایشهای این دسته با کف زدن ممتد حضار بدرقه میشود.

تاریخچهٔ این دسته جالب توجه است: لیباشوف قاشق‌زدن را تصادفاً آموخت. از همان‌زمانی که درارتش خدمت میکرد، دستهٔ مختلطی تشکیل داد. پس از آن بکارخانهٔ پارچه های نخی آمد و بکارمشغول شد. در ایام تـدارک مقدمات فستیوال نیز دستهٔ مختلط قاشق‌زنهارا ازمیان همکاران خود تشکیل داد. نوازندگان این دسته گراور ساز کارخانه، چلنگر، مکانیسین، نصب کننده‌گان دستگاهها و باریس- میخائیل نوازندهٔ بایان (نوعی آکوردئون) هستند.

چندماه بعد این دسته درمسابقهٔ نمایش های هنرهای خودآموز، هم‌درشهر و هم‌در استان پیروز گردید. سپس در لنینگراد گواهینامهٔ درجهٔ دوم نصیبش شد.

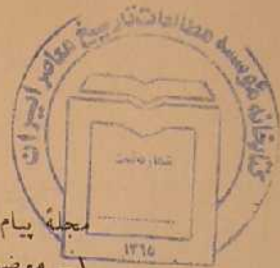
این دسته دهها کنسرت داده است و اکنون مشغول تمرین برنامهٔ جدید خود میباشد که ازآثار مشکلتری انتخاب شده است.

از: کلیم کاشانی

طبعی بهم رسان، که به سازی به عالمی
یا، همتی، که از سر عالم توان گذشت

بدنامی حیات، دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم، با تو بگویم چسان گذشت:

یك روز، صرف بستن دل شد باین وآن
روز دگر، بکندن دل زین وآن گذشت



مسابقهٔ داستان

مجلهٔ پیام نوین نوشتن یك داستان کوتاه را بمسابقه میگذارد :

۱ـ موضوع داستان باید نمونه‌ای از زندگانی وافکار مردم ایران باشد و قبلا نشر نیافته باشد .

۲ـ داستان از ۱۲ صفحهٔ مجله بیشتر نباشد .

۳ـ داستان ازجنبهٔ ادبی نقصی نداشته باشد .

٤ـ شرکت کنندگان داستان را با ذکر نام ونام خانوادگی و شغل ونشانی کامل خود باخط خوانا در یك روی کاغذ بنویسند یاماشین کنند وحداکثر تاآخر سال ۱۳۳۷ بدفتر مجله بفرستند.

٥ـ هیئت تحریریه داستانهائی را که مناسب بداند در شماره های آینده بتدریج بچاپ میرساند .

حق انتشار این داستانها منحصر بمجلهٔ پیام نوین است .

٦ـ درسال ۱۳۳۸ به بهترین داستانها طبق نظر قضاتی که بعداً معرفی میشوند سه جایزه داده خواهد شد :

جایزهٔ اول	پنجهزار	ریال
» دوم	سه هزار	ریال
» سوم	دو هزار	ریال

پرسش و پاسخ

درهر شمارهٔ مجله صفحه‌ای زیر این عنوان خواهید دید . علاقمندان میتوانند مشکلات ادبی وتاریخی وهنری خود را باما درمیان گذارند ومراتب راکتباً بمابنویسند .درصورتیکه مطالب آنها دارای فایدهٔ عمومی باشد بپرسشی که کرده‌اند پاسخ داده خواهد شد . درانتظار پرسش شما میباشیم.

کتابهای تازه

در نظر داریم کتابهائی را که در ایران نشر مییابد مطالعه کنیم و خلاصه‌ای ازمطالب آنها را دراینجا بنگاریم. از ناشران و مؤلفان درخواست داریم نسخه‌ای از تألیفات خود را برای مابفرستند تا این بحث راآغاز کنیم .

پیام نوین

نشریهٔ ماهانهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی

خیابان وصال شیرازی ـ تهران

تلفن : ٤٢٦٩٠

صاحب امتیاز: دکترمهدی بیانی مدیر : روح‌اله خالقی

زیرنظر هیئت تحریریه

بهای اشتراك سالانه (۱۲ شماره)	۱۵۰ریال
تك شماره	۱۵ ریال

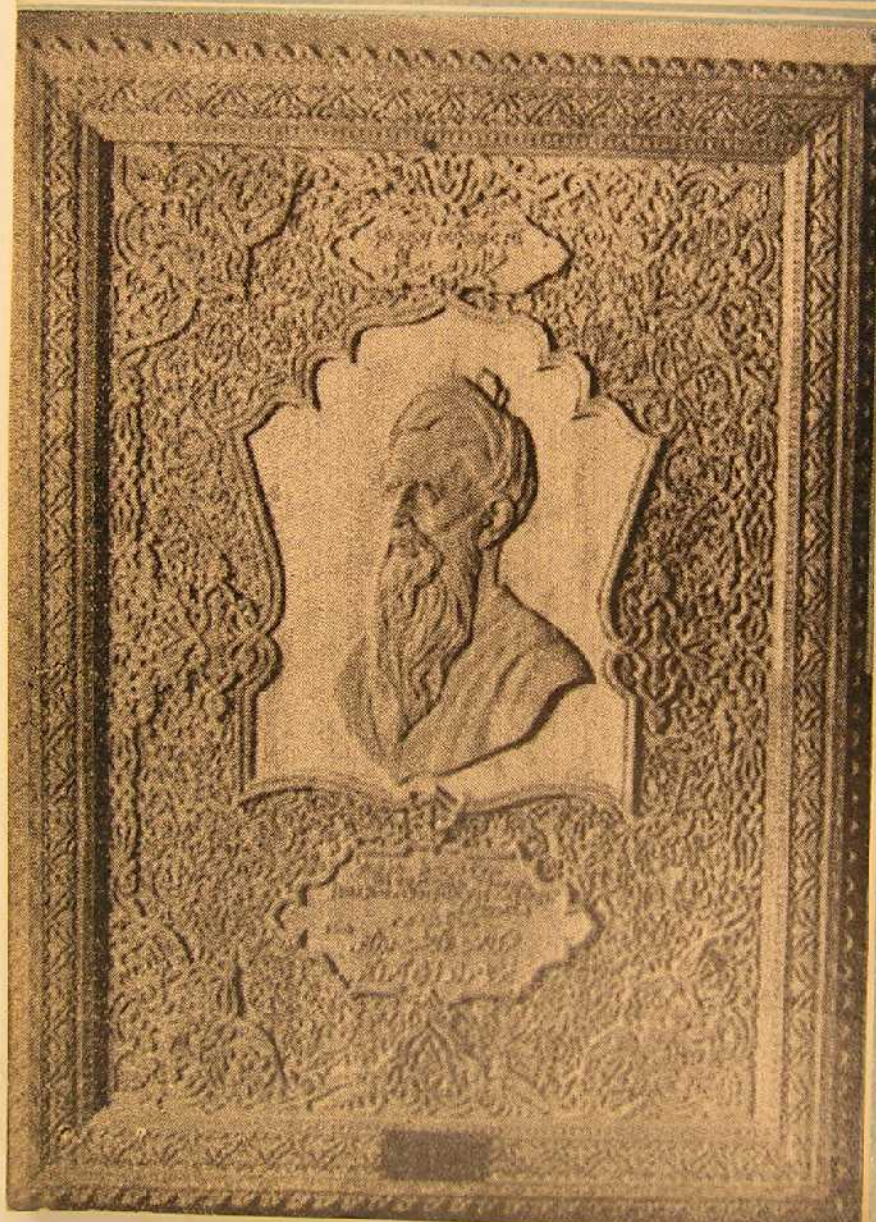
وجوه اشتراك رابایدبحساب شمارهٔ ٤۳۷۷۹ بانك‌ملی ایران (شعبه‌مرکزی) گذاشت ورسیدآنرا بدفترمجله‌فرستاد. ممکن است پول راباپاکت بیمهٔ سفارشی ارسال داشت یاشخصاً بدفتر مجله تسلیم کرد.

پیام نوین

نشریهٔ انجمن روابط فرهنگی
ایران و شوروی

۱۵ ریال

پیام نوین



سال اول

شمارهٔ ۲

آبان ۱۳۳۷

فهرست

(جریان برگزاری جشن رودکی ومتن سخنرانیها درشماره‌های آینده)